

اقتصاد ارتدکس مطالعه‌ای در معنا، مفهوم و ویژگی‌های آن

محمود متوسلی*

استاد دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران

motavaselim@yahoo.com , motavaselim@gmail.com

جعفر عبادی

دانشیار دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران

jebadi@ut.ac.ir

محمود مشهدی احمد

دانشجوی دکتری دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

mashhadiahmad@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۰/۲/۲۰

چکیده

اقتصاد، علمی است که در آن سنت‌های فکری متعددی ظهور، تعالی و افول کرده‌اند. سنت‌هایی که هر یک داعیه‌ی نظریه‌ی اقتصادی را در سر پرورانده‌اند. در میان سنت‌های فکری مختلف، در پی انقلاب مارژینالیستی، سنتی ظهور یافت که توسط ویلن اقتصاد نئوکلاسیک نام گرفت و بعدها از آن با عنوان اقتصاد ارتدکس یاد شد.

در کنار واژه‌ی ارتدکس، واژه دیگری نیز استفاده می‌شود که تا حدودی ابهام آور بوده و یکی از اهداف اصلی این مقاله برطرف کردن همین ابهام است. واژه‌ی مورد نظر، "جریان اصلی" می‌باشد. در این مقاله سعی شده است ضمن مطالعه در معنا و مفهوم ارتدکس اقتصادی نشان داده شود که آیا تفاوتی بین ارتدکس و جریان اصلی وجود دارد یا خیر. در حقیقت، بحث و سهم اصلی ما در این مقاله طرح اشکالی در برابر دیدگاه اقتصاددانانی هم‌چون لاوسون است که سعی دارند نشان دهند اقتصاد ارتدکس دیگر رویکرد بی‌رمقی است و ارجاع به آن چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. در مقابل این ایده ما نشان می‌دهیم که، به رغم وجود و پیدایش نحله‌های فکری مختلف در اقتصاد جریان اصلی، هم‌چنان باید پذیرفت که جریان اصلی خیلی متفاوت از اقتصاد ارتدکس و یا نئوکلاسیک نیست. این موضوع ما را به این نتیجه مهم رهنمون می‌شود که علاوه بر ویژگی مورد نظر لاوسون، که همان تأکید بر ریاضیات در اقتصاد جریان اصلی می‌باشد، ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارد که این جریان هم‌چنان پایبندی خود را به آن‌ها حفظ کرده است. برای مثال، ویژگی‌های هم‌چون فردگرایی روش‌شناختی، یا اعتقاد عملی به تعادل جویی و رفتار مبتنی بر بهینه‌سازی از جمله ویژگی‌های هستند که اقتصاد جریان اصلی پایبندی خود را به آن حفظ کرده است. یافته‌های این مقاله از یک جهت دیگر نیز مهم و حائز اهمیت است، چرا که به ما کمک می‌کند تا بتوانیم خط مرزی نسبتاً مناسب‌تری بین ارتدکس و هتروودکس ترسیم کنیم، گرچه ترسیم خط دقیق بین آن‌ها عملاً غیرممکن است.

طبقه‌بندی JEL: B50, B41, B13, B00

کلید واژه: اقتصاد ارتدکس، اقتصاد هتروودکس، اقتصاد جریان اصلی، قیاس‌گرایی، فردگرایی روش‌شناختی، تعادل، لاوسون

*- نویسنده مسئول

"روال کار اقتصاددانان منحصر به خودشان است. برای آنها فقط دو نوع نهاد اجتماعی وجود دارد- مصنوعی و طبیعی ... آنها در این مورد به عالمان الاهیات شباهت دارند، که به وجود دو نوع مذهب قائلند، هر مذهبی که از خودشان نیست اختراع آدمیان است و مذهب خودشان از جانب خدا" (مارکس، نقل از ویلیام جی باربر).
"جای رشک است، اما مشیت خداوند بر آن بوده است که مسائل آسان نصیب فیزیکدانان شود" (لاو و مارچ ۱۹۷۵، نقل از نورمن بلیکی).

۱- مقدمه

در حال حاضر دنیای علم با شتابی بیش تر از گذشته شاهد احیا و تجلی سنت‌ها و مکاتب مختلف فکری در حوزه‌ی علم اقتصاد است. تحلیل‌های جامع و انتقادی از وضعیت موجود علم اقتصاد و جریان اصلی^۱ آن در سطوح مختلف فلسفی، نظری و تکنیکی حکایت‌گر شناخت ضعف‌های موجود و جستجوی راه‌حل‌های جدید برای غلبه بر مشکلات است.

این موفقیت، هر چند نه خیلی چشم‌گیر، تا حد قابل توجهی ریشه در توجه مکاتب هترودکس اقتصادی به موضوعاتی دارد که از سوی اقتصاددانان جریان اصلی مورد غفلت قرار گرفته بودند (از آن جهت از فعل ماضی بعید "گرفته بودند" استفاده می‌کنیم که، در حال حاضر آنها نیز تا حدودی و آن‌هم در برخی از حوزه‌ها و مفاهیم، در حال بازنگری نظریه‌های خود و اصلاح آنها می‌باشند^۲). اما مطالعه‌ی ادبیات دشوار موجود نشان می‌دهد که همین توفیق اندک حاصل سال‌ها تلاش و جنگ اندیشه بین نظریه پردازان دو اردوگاه بوده است. البته باید تأکید شود که این جنگ بسیار نابرابر بوده و کفهی امکانات همواره به سوی ارتدکس سنگینی می‌کرده است.

۱- در این جا ذکر یک نکته اهمیت دارد. در ادبیات مربوطه منظور از اقتصاد جریان اصلی متفاوت از آن چیزی است که توسط ساموئلسون و نوردهاوس "جریان اصلی اقتصاد نوین" نامیده شده است. در حقیقت "جریان اصلی اقتصاد نوین" همان سنتز نئوکلاسیکی می‌باشد که یکی از شعب اقتصاد جریان اصلی است. اقتصاد جریان اصلی علاوه بر سنتز نئوکلاسیکی و یا اقتصاد نئوکلاسیک رویکردهای دیگری را نیز شامل می‌شود. البته موضوع مهم آن است که اصلی‌ترین جریان در اقتصاد جریان اصلی همان اقتصاد نئوکلاسیک است.

۲- هر چند که این اصلاحات مورد پذیرش برخی از اقتصاددانان هترودکس نیست. برای جزئیات بیش تر رجوع شود به لاوسون (۱۹۹۷ و ۲۰۰۶).

کواتس (۲۰۰۰) معتقد است که بیش‌تر تغییرات در ارتدکس اقتصادی را می‌توان به عنوان واکنش‌ها و راه‌حل‌های ارائه شده از سوی اقتصاد ارتدکس به انتقادات مطرح شده توسط اقتصاد هترودکس دانست.

در حقیقت، همان‌طور که فاسفلد (۲۰۰۰) اشاره می‌کند، گاهی اوقات هترودکس و ارتدکس از معاشرت و تقابل با یکدیگر ایده‌های سودمندی خلق کرده‌اند. برای مثال، نظریه‌ی سوسیالیسم بازاری مثالی بارز از این معاشرت است. این نظریه‌ی محصول ارتدکس محافظه‌کارانه و هترودکس رادیکال است. مالیات تصاعدی بر درآمد مثال دیگری از این موضوع است. مالیاتی که ابتدا چپ هترودکس حامی آن بود، اما بعدها توسط اصلاح‌طلبان ارتدکس استفاده شد. شاید بتوان بسیاری از پیشرفت‌هایی که در علم اقتصاد رخ داده است را نتیجه‌ی هم‌زیستی بعضاً غیر مسالمت‌آمیز مکاتب مختلف فکری دانست.

در کل آن‌چه که با اطمینان می‌توان اظهار داشت این است که علم اقتصاد به‌طور دائم در حال تغییر و تحول و احتمالاً پیشرفت است و بخش قابل توجهی از این تغییر و تحول ناشی از تبادلات و بده-بستان‌های بین هترودکس و ارتدکس اقتصادی است. از مهم‌ترین پیامدهای این پویایی علمی آن است که اکنون می‌توان مشاهده کرد اقتصاددانان دوباره در حال پرداختن به موضوعاتی هم‌چون رابطه‌ی بین ساختار و کارگزار، اقتصاد و بقیه‌ی بخش‌های جامعه، محقق و موضوع تحقیق، اقتصاد و حقوق، اقتصاد و سیاست، اقتصاد و تاریخ، اقتصاد اقتصاد و جامعه‌شناسی، و ... هستند.^۱

بی‌تردید این موضوع تا حدود زیادی مرهون زحمات گروهی از اقتصاددانان است که در مقابل نام ارتدکس، نام هترودکس (کژآیین، دگراندیش و ...) بر آن‌ها گذاشته‌اند، اما همین پویایی ابهاماتی را موجب شده، زیرا سبب شده است هم‌پوشانی زیادی بین مکاتب فکری به‌وجود آید و مکاتب تحرکات زیادی داشته باشند و به‌طور دائم مواد تشکیل‌دهنده‌ی زیر بنای آن‌ها دستخوش تغییر شود. در نتیجه مرزبندی بین آن‌ها بسیار دشوار شده است و دیگر نمی‌توان به آسانی دریافت که هدف از ارتدکس و هترودکس چیست. به همین دلیل، پرسش ما در این مقاله این است که ارتدکس اقتصادی به چه چیزی اشاره دارد که مقابل آن گروهی را هترودکس می‌خوانند.^۲

۱- در این ارتباط هم می‌توان به مجلاتی که اکنون تحت این عناوین انتشار می‌یابند و هم به حجم قابل توجه مقالاتی که در ارتباط با این موضوعات چاپ می‌شود اشاره کرد. برای مثال اکنون چیزی بیش از ۱۰ مجله با عنوان حقوق و اقتصاد چاپ می‌شود و در آمریکا، اروپا و کانادا سه انجمن با عنوان حقوق و اقتصاد فعالیت دارند.

۲- البته این که هترودکس نیز به چه چیزی اشاره دارد از جمله موضوعات مهمی است که جا دارد در مقاله ای دیگر به آن پرداخته شود.

واقعیت آن است که یکی از مشکلات موجود در ادبیات بحث این است که با مطالعه‌ی متون موجود این امکان وجود دارد که محقق حتی در خصوص مفاهیم اولیه و این که این سنت‌های فکری به چه چیزی اشاره دارند دچار سردرگمی شود. برای مثال، آیا می‌توان اقتصاد ارتدکس را بر اساس مفاهیمی هم‌چون عقلانیت، رقابت، حداکثر سازی، و ... مشخص کرد؟ آیا می‌توان اقتصاد ارتدکس را مجزا از اقتصاد جریان اصلی در نظر گرفت؟ اقتصاد نئوکلاسیک را چه‌طور؟ پاسخ به این پرسش‌ها کار نسبتاً دشواری است و به آسانی نمی‌توان تشخیص داد که چه چیز مرز میان سنت‌های فکری علم اقتصاد را مشخص می‌کند، زیرا هر مؤلفی بر حسب ذهنیت خاص خود طبقه‌بندی خاصی را ارائه کرده است، موضوعی که به نوبه‌ی خود سبب ایجاد ابهامات زیادی در این زمینه شده است.

موضوع دیگری که توجه ما را به خود جلب می‌کند این است که در هر یک از این سنت‌های فکری، پارادایم‌های مختلفی وجود دارد، اما آیا نخ تسبیحی وجود دارد که این پارادایم‌ها را به یکدیگر متصل کند و بتوان بر اساس آن یک طبقه‌بندی نسبتاً دقیق از سنت‌های فکری مورد نظر ارائه کرد؟ یا این که نام‌هایی هم‌چون ارتدکس و هتروادکس به چیز دقیقی اشاره ندارند و در حالت خوشبینانه هم‌چون چتری برای تحت پوشش قرار دادن پارادایم‌های مختلف و مشخص کردن اردوگاه غیر خودی‌ها به کار می‌روند. در راستای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، در بخش اول این مقاله سعی می‌شود تا حد ممکن نشان داد که سنت‌های فکری ارتدکس اقتصادی و جریان اصلی اساساً بر چه چیزی مبتنی هستند. در ادامه و در بخش دوم این مقاله گذری در معنا و مفهوم اقتصاد ارتدکس خواهیم داشت. این بخش زیربنایی برای مباحث بعدی فراهم می‌آورد، جایی که به نقد آرای لاوسون و برخی دیگر از اندیشمندان خواهیم پرداخت. در پایان و به عنوان جمع‌بندی مطالب، برخی از ویژگی‌های مهم ارتدکس را بر خواهیم شمرد.

۲- قیاس گرایی و مشکل میل

رویکرد میل به علم اقتصاد موجب شده است تا اقتصاددانان بعد از ارتدکس رو به مدل‌های قیاسی بیاورند. این اقدام دست صاحب‌نظران این حوزه از دانش بشری را برای طراحی یک علم مجزا باز گذاشته است. ضمن آن که این امکان را فراهم می‌آورد که معماران علم اقتصاد بتوانند امیال نظری خود را از طریق ساخت قوانین غیردقیق^۱ ارضا کنند. قوانینی که به هیچ‌کس اجازه‌ی خرده‌گیری از این گروه از اقتصاددانان را نمی‌دهد. این تلاش‌ها به‌طور عمده مبتنی بر نگرش میل می‌باشد، زیرا به عقیده‌ی

1- inexact laws.

میل، "علم اقتصاد یک علم مجزا و غیردقیق است و هدف آن کشف قوانین غیردقیق می‌باشد" (نقل از ویسکواتوف، ۲۰۰۳، ص ۳۹۸). اما، این طرز تلقی میل برای علم اقتصاد مشکلی به ارمغان آورده که فلاسفه‌ی علم از آن با عنوان "مشکل میل"^۱ یاد می‌کنند. این مشکل را در یک جمله و به شکلی بسیار ساده می‌توان این چنین بیان کرد: آیا علم اقتصاد می‌تواند به لحاظ تجربی مؤفق باشد؟ این مشکل ناشی از عدم انطباق دو گرایش و تمایل شدید میل است. او از یک سو ارزش بیش از حدی برای علم اقتصاد قائل بوده و از سوی دیگر تعهد و وفادارای عمیقی نسبت به تجربه‌گرایی داشته است، اما شواهد حاکی از عدم انطباق این دو موضوع می‌باشد. در روزگار میل علم اقتصاد با مشکلات تجربی بنیادینی رو به رو شده بود و از آن جایی که میل یک تجربه‌گرای سفت و سخت بود، بنابراین روشن است که او دو راه حل بیش‌تر نداشت، یا باید معرفت‌شناسی خود را تغییر می‌داد، یا این که دانش اقتصادی خود را انکار می‌کرد. این تضاد بین تجربه‌گرایی و علم اقتصاد را "مشکل میل" نامیده‌اند (هاسمن، فلسفه‌ی علم اقتصاد، دائره المعارف راتلج^۲).

بحث فوق دلالت بر چند نکته‌ی بسیار مهم دارد که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود. نکته‌ی اول به توسل به روش قیاسی برای استخراج نظریه‌های اقتصادی و بهره‌گیری از چند قانون بنیادین^۳ مربوط می‌شود. همان‌طور که گفته شد، در اقتصاد به پیروی از میل از روش قیاسی برای به‌دست آوردن نظریه‌های عمومی استفاده شده است.

1- Mill's problem.

2- philosophy of Economics (entry in Rutledge Encyclopedia).

۳- میل در کتاب نظام منطق خود اشاره می‌کند که ذهن انسان در شگرف‌ترین پیروزی‌هایش به روش قیاسی مدیون است. یا در جای دیگری از همان کتاب می‌گوید، علوم انسانی برای آن که بتوانند قدم مثبتی بردارند، اگر نه اساساً، لاقلاً تا میزان زیادی باید قیاسی باشند. او معتقد است که روش قیاسی برای پیش‌بینی تمایلات گوناگون سودمند است، به‌ویژه برای استفاده در اقتصاد سیاسی که "نوع بشر را تنها در هوای کسب ثروت و مصرف آن می‌انگارد" (میل، نقل از کاپلستون، جلد هشتم). اکنون ما به خوبی می‌دانیم که همین اصل بنتهامی که نوع بشر را صرفاً در هوای کسب ثروت و مصرف بیش‌تر می‌انگارد، مبنای تمام استدلال‌های قیاسی میل و پیروانش است. این اصل هم‌چون یک قانون کلی در نظر گرفته می‌شود و گزاره‌های جزئی‌تر در خصوص رفتار آدمی از آن استنتاج می‌شود. به همین دلیل در خصوص چگونگی دست‌یابی به معرفت علمی در اقتصاد سیاسی، میل معتقد بود که بررسی‌های آزمایشگاهی سبب شده‌اند که تحلیل علمی در علم فیزیک آسان‌تر از علوم اخلاقی باشد، در علم اخلاق به طور عام و در علم اقتصاد به‌طور خاص، تجربیات اجتماعی کم هستند و پدیده‌های علمی که ما می‌خواهیم بررسی کنیم بسیارند، ضمن آن که همین شواهد اندک نیز خودجوش هستند، برخلاف شواهد فیزیکی که تحت کنترل و طراحی مشاهده‌گر می‌باشند. از این رو در اقتصاد سیاسی ما می‌توانیم به شکلی انتزاعی دست به استدلال‌ها و تجربیات فکری خاص *specific thought experiments* در خصوص این شواهد بزنیم، "با همان قاطعیت موجود در اجزای اثباتی فیزیک" (میل، ۲۰۰۰، و دمارچی، ۱۹۹۸). دلیل این امر نیز از نظر میل همان مهم‌ترین اصل علم اقتصاد، یعنی تمایل مردان و زنان به داشتن ثروت بیش‌تر (و ترجیح بیش‌تر به کم‌تر) است. در این راه تنها دو اصل "تمایل به راحتی" و "رجحان لذت حال به لذت آتی" هم‌چون قید در برابر آن‌ها عمل می‌کنند (دمارچی، ۱۹۹۸).

اما، این عمل به‌طور عمده مبتنی بر یک سری قوانین بنیادین بوده است که از آن جمله می‌توان از اصل یا قانون تمایل مردم به داشتن هر چه بیش‌تر ثروت یاد کرد.

مشخص است که نمی‌توان دلالت‌های چندان جالبی از توسل به این قوانین و روش قیاسی میل در ساخت نظریه‌های اقتصادی به‌دست آورد. اقتصاددانان برای دستیابی به نتایج جالب از مدل‌های خود به دنبال طرح فروضی در خصوص توابع مطلوبیت، هزینه، ساختار بازار و مانند آن بوده‌اند. در حقیقت با طرح چنین فروضی، اقتصاددانان قادر به ساخت مدل‌های خود می‌شوند، اما پرسش مهم این است که، طراحی این فروض و متابعت هم‌زمان از روش‌شناسی میل، که بر طبق آن اقتصاددانان (که با علم سر و کار دارند) نباید نگران تأیید تجربی فروض‌شان باشند، چه تبعاتی به دنبال دارد؟ با توجه به آموزه‌های هلتون، می‌توان حدس زد، از آن جایی که آن‌ها ملزم نیستند شواهد تجربی را در ساخت مدل‌هایشان مورد توجه قرار دهند، لذا توسط چیز دیگری هدایت می‌شوند، و آن چیزی نیست جز شهود. اما، در این جا این خطر وجود دارد که در نهایت شهود آن‌چنان قدرت بگیرد که تمام تأییدهای تجربی انجام گرفته را نقش بر آب کند. به عبارت دیگر، از آن جایی که به عقیده‌ی میل، قیاس، محور فعالیت‌های علمی در اقتصاد است، در حالی که تأیید تجربی نیست، لذا خطر مهم آن است که اگر شهود با تجربه در تضاد قرار گیرد، بر آن حکم کند. اما این به وضوح گونه‌ای از عقلانیت‌گرایی خواهد بود (ویسکواتوف، ۲۰۰۳). در نتیجه، با وجود مخالفت میل در برابر عقلانیت‌گرایی، به دلیل غفلت او از عنصر شهود در فرایند اکتشافات علمی، عقلانیت‌گرایی در پوشش شهود وارد خواهد شد و تا آن جا پیش می‌رود که تجربه را کاملاً به زانو درآورد.

نکته‌ی دیگر نیز به مجزا در نظر گرفتن علم اقتصاد مربوط می‌شود. همان‌طور که ملاحظه شد، میل و پیروانش اقتصاد را مجزا از سایر علوم می‌دانند. لذا، نه تنها نقشی که سایر علوم می‌توانند در پیشبرد علم اقتصاد ایفا کنند را نادیده گرفته‌اند بلکه از گنجاندن مقولاتی که سبب ورود مؤلفه‌های غیر اقتصادی در تحلیل‌های اقتصادی می‌شوند نیز پرهیز کرده‌اند.

نکته‌ی آخر نیز به بحث غیر دقیق فرض کردن قوانین علم اقتصاد بازمی‌گردد. نکته‌ی مهم در این جا این است که گرچه فرض می‌شود قوانین این علم (دلالت‌های قوانین این علم) غیردقیق باشند، زیرا همواره مبتنی بر فرض سایر شرایط ثابت^۱ هستند، اما در توصیه‌های سیاستی تا حد زیادی مورد اتکا قرار می‌گیرند. البته، این قوانین از

1- Ceteris paribus.

آکسیوم‌هایی استخراج می‌شوند که صحت‌شان از تعریف‌شان برمی‌آید، لذا بر روی تخته‌ی سیاه همه چیز را به خوبی تبیین و پیش‌بینی می‌کنند، اما این که چه قدر با واقعیت مطابقت دارند، چیزی نیست که مورد توجه قرار گیرد، چون دلالت‌های آن‌ها غیردقیق است^۱.

در مجموع باید یادآوری کرد که "مشکل میل" یکی از ویژگی‌های اساسی اقتصاد ارتدکس است و خود می‌تواند مبنای بحث‌ها و مقالات زیادی باشد و در این جا تلاش کردیم به اختصار و به آن میزانی که برای این مقاله ضرورت داشت در خصوص این مشکل مهم بحث کنیم. در حقیقت دلیل ورود ما به این بحث اهمیت قیاس‌گرایی به عنوان یکی از برجسته‌ترین خصیصه‌های اقتصاد جریان اصلی بازمی‌گردد. در ادامه به بحث در خصوص معنا و مفهوم اقتصاد ارتدکس و اقتصاد جریان اصلی پرداخته می‌شود تا از این طریق بتوان ضمن بیان دیدگاه‌های موجود نقطه نظرات خود را بیان کرد.

۳- تنبعی در مفهوم و خصایص اقتصاد ارتدکس

یکی از موضوعاتی که نمی‌توان آن را انکار کرد این است که علم اقتصاد در تلاش برای پشت سرگذاردن یک جابه‌جایی نسبتاً اساسی در قلمرو خود، از اقتصاد ارتدکس به سمت پارادایم‌های جدید است. گرچه این پارادایم‌ها هنوز به طور کامل بسط نیافته‌اند و هنوز نتوانسته‌اند به معنای واقعی کلمه در برابر اقتصاد ارتدکس قد علم کنند، اما در

۱- یکی از ویژگی‌های نظریه‌ی اقتصادی استفاده‌ی آن از ریاضیات و بسط اصول موضوعه و ساختار قیاسی است. در این روش، ابتدا، (۱) تعاریف و اصول وضع می‌شوند؛ سپس، (۲) قیاس عناصر اصلی سیستم انجام می‌گیرد. در این مرحله سعی می‌شود مدل انتزاعی از طریق مجموعه‌ای از قواعد تفسیر شود. به عنوان مثال، مشتق‌های اول به عنوان تولید نهایی، مطلوبیت نهایی و ... تفسیر می‌شوند. این موضوع سبب می‌شود که به ظاهر نظریه بتواند محتوای تجربی پیدا کند. و آخرین مرحله مربوط می‌شود به، (۳) خلق گزاره‌های قانون گونه. برای مثال این گزاره که بنگاه به خرید عوامل تولید و فروش محصولات تا جایی ادامه خواهد داد که بازده مورد انتظار به حداکثر برسد یا هزینه‌ی نهایی برابر درآمد نهایی شود. در کل این قاعده‌ی اصلی در ساخت همه‌ی نظریه‌های اقتصادی می‌باشد. اما نکته‌ی مهم این است که اگر به هنگام بررسی نظریه‌ی به لحاظ تجربی مشخص شود آن چه نظریه تبیین می‌کند با واقعیت سازگاری ندارد، به جای تأمل در اصول طراحی شده به هنگام ساخت نظریه، همه چیز به وسیله‌ی جمله‌ی "ثابت بودن سایر شرایط" توجیه می‌شود. این جمله به اقتصاددانان این اجازه را می‌دهد که از پذیرش شکست و ناکامی نظریه‌هایشان طفره روند (ویلبر و فرانسیس، ۱۹۸۶). در حقیقت به کمک این جمله می‌توان قوانین غیردقیق علم اقتصاد را طراحی کرد. این عدم دقت حاکی از عدم مطابقت چارچوب نظریه و پیش‌بینی‌های آن با عالم واقع است. این جمله به خوبی به ما اجازه می‌دهد که در صورت ناسازگاری برآورده‌های اقتصادسنجی با مبانی نظری، بگوییم مدل به درستی تصریح نشده است، لذا می‌توان گفت که قبول و پذیرش نظریه‌های اقتصادی که در قالب مدل‌های صوری بیان می‌شوند به منطبق آن‌ها بستگی دارد نه انطباق‌شان با واقعیات تجربی. شاید به همین دلیل است که کوز بین "اقتصاد تخته سیاهی" و اقتصاد واقعی تفاوت قائل می‌شود. بر روی تخته سیاه و با فرض ثبات سایر شرایط، می‌توان نشان داد که آزادسازی نظام بازار به شرایط بهینه و حداکثر رفاه جامعه منتهی خواهد شد. اما، واقعیت می‌تواند چیز دیگری باشد، اتفاقاً تجربیات بسیاری از کشورها حاکی از آن است که چیز دیگری هم بوده است.

حال شکل گرفتن بوده و بعضاً دربردارنده‌ی ایده‌های مهمی هستند، و برخی از آن‌ها چالش‌های اساسی‌ای را در برابر اقتصاد ارتدکس به‌وجود آورده‌اند.

این روند به گونه‌ای است که برخی از اقتصاددانان معتقدند که اکنون ما در حرفه‌ی اقتصاد شاهد رها کردن تثلیث مقدس (عقلانیت، خودخواهی و تعادل)، یعنی هسته‌ی سختی که تا حد زیادی ارتدکس اقتصادی حول آن شکل گرفته است و حرکت به سوی دیدگاه‌های التقاطی‌تر، می‌باشیم (کولاندر و سایرین، ۲۰۰۳).

اما اقتصاد ارتدکس چیست؟ به عقیده‌ی کولاندر و همکارانش ارتدکس اقتصادی عموماً به آن چیزی اشاره دارد که در تاریخ تفکرات اقتصادی از آن با عنوان معاصرترین مکتب فکری مسلط یاد می‌کنند، مکتبی که امروزه "اقتصاد نئوکلاسیک" نامیده می‌شود (همان، ص ۴۹۰).

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های "معاصرترین مکتب فکری مسلط" تجلی آن در کتب درسی دانشگاهی است. هر تحصیل‌کرده‌ی اقتصاد به خوبی می‌داند که این مکتب (اقتصاد نئوکلاسیک) چیزی نیست جز تحلیلی بر روی رفتار بهینه‌ساز افراد کاملاً مطلع و عاقل در یک چارچوب ایستا و تعادل‌هایی که از این رفتار مبتنی بر بهینه‌سازی حاصل می‌شوند.

این تحلیل مبتنی بر این فرض است که افراد عاقل بهینه‌ساز هر آن چه را که می‌خواهند و محیط اطرافشان را به خوبی می‌شناسند. یعنی فرض بر آن است که افراد هم دارای عقلانیت کامل هستند و هم از اطلاعات کامل برخوردارند^۱، اما هیچ‌کس از خود نپرسیده که این دانش و اطلاعات از کجا آمده است (پاگوئوت ۱۹۹۸).

۱- در اقتصاد اطلاعات و اقتصاد رفتاری ما شاهد آن هستیم که این فروض کنار گذاشته شده‌اند. برای مثال در اقتصاد رفتاری بحث بر سر آن است که، انسان به رغم این که توسط محدودیت‌های شناختی خود در تنگنا می‌باشد، با این وجود مجبور به اتخاذ تصمیمات اقتصادی است. این گروه از اقتصاددانان معتقدند که تصمیم‌گیری‌های بشر "رضایت بخش" هستند، به عبارت دیگر، بشر با استفاده از تکنیک‌ها و قواعد ساده‌ای که در فائق آمدن به مشکلات به او کمک می‌کنند، بهترین اقدام ممکن را جهت دست‌یابی به اهداف خود انجام می‌دهد. بسیاری از این تکنیک‌ها و قواعد که معمولاً توسط عوامل اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند، به‌وسیله‌ی اقتصاددانانی هم‌چون کاهنمن و تورسکی (۱۹۷۴) شناسایی و فهرست شده‌اند. واقعیت آن است که، استفاده از این قواعد و تکنیک‌ها بیش‌تر اوقات سبب می‌شوند که انسان‌ها تصمیمات اقتصادی ضعیفی، نسبت به حالت کاملاً عقلایی، اتخاذ کنند (مالنت‌هان و تالر، ۲۰۰۰).

در این رویکرد شیوه‌هایی که انسان‌ها عملاً بر طبق آن‌ها تصمیمات اقتصادی خود را اتخاذ می‌نمایند مطالعه می‌شود. در حقیقت سعی بر آن است که با ترکیب دیدگاه‌ها، نظریه‌ها، و روش‌های علم اقتصاد و روان‌شناسی مشخص شود که چگونه تصمیم‌گیری‌های واقعی انسان به‌طور سیستماتیک از تصمیم‌گیری‌های کاملاً عقلایی مفروض در تئوری اقتصاد مرسوم (به‌طور مثال، فرض حداکثرسازی مطلوبیت انتظاری و سود) انحراف می‌یابد، و البته نشان داده می‌شود که چگونه این تصمیم‌گیری‌های کم‌تر از بهینه (less than optimal) نتایج اقتصادی قابل مشاهده در عالم واقع به بار می‌آورند.

اقتصاد نئوکلاسیک توانسته است با کمک این فروض و تمرکز بر روی کارایی تخصیصی و با توسل به فرض رقابت کامل یک دنیای اقتصادی تقریباً ایستا و در تعادل را، منطبق با روش‌شناسی نیوتن به تصویر کشد. هیچ تردیدی وجود ندارد که این دنیا بسیار جذاب است، چرا که تحلیل آن راحتی و ویژگی‌های خاص خود را دارد و سبب علقه‌های فراوان در میان اقتصاددانان شده است. تاریخ تفکرات اقتصادی نشان می‌دهد که این مکتب به طور خاص با انقلاب مارژینالیستی و پیامدهای آن مرتبط است. می‌توان افرادی هم‌چون جونز، والراس، مارشال^۱، و جان بی‌تس کلارک را به عنوان اولین اولین و بزرگ‌ترین بسط دهندگان آن و کتاب "ارزش و سرمایه" هیکس و کتاب "اصول علم اقتصاد" ساموئلسون را به عنوان دو مورد از برجسته‌ترین آثار این مکتب در نظر گرفت.

جدا از توضیحات کمی که قبلاً داده شد، مشکلی که در این ارتباط وجود دارد این است که، با وجود آن که واژه‌هایی هم‌چون ارتدکس اقتصادی و اقتصاد جریان اصلی^۲ به کرات در متون تخصصی علم اقتصاد مشاهده می‌شوند، اما این که این واژه‌ها، به‌ویژه اقتصاد جریان اصلی، به چه چیزی اشاره دارد چندان هم مشخص نیست. برای مثال بسیاری از محققان تمایز روشنی بین اقتصاد نئوکلاسیک، اقتصاد ارتدکس و اقتصاد جریان اصلی قائل نمی‌شوند (هم‌چون کواتس، ۲۰۰۰؛ فاسفلد ۲۰۰۰)، و برخی از آن‌ها مکاتبی هم‌چون اقتصاد جانب عرضه^۳، مکتب شیکاگو، اقتصاد کلاسیکی جدید^۴، اقتصاد کینزی سنتی (آمریکایی)، و اقتصاد کینزی جدید^۵ را ذیل عناوین اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد ارتدکس طبقه‌بندی می‌کنند (برای مثال ردزیک، ۲۰۰۳)، و در مقابل گروهی نیز قائل به تمایز بین اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد ارتدکس هستند و بر این تمایز تأکید دارند (برای مثال، کولاندر و سایرین، ۲۰۰۴؛ و دکوئچ ۲۰۰۷).

۱- البته توجه داشته باشیم که رویکرد جونز و والراس، که علاقه زیادی به استفاده از ریاضی در تحلیل‌هایشان داشته‌اند، متفاوت از رویکرد مارشال بوده است. از آن جایی که مارشال نسبت به محدودیت‌های ریاضیات آگاهی داشت به ندرت از آن استفاده می‌کرد، مگر هنگامی که ریاضیات می‌توانست پرتویی بر روی موضوع بیفکند. او در کتاب اصول خود بحث‌های ریاضی و نموداری را در پاورقی‌ها و ضمیمه‌ها قرار داده است تا تداخلی با دقت و وضوح تبیین‌هایش ایجاد نشود (رجوع شود به مارشال، ۱۳۴۰).

- 2- Mainstream Economics.
- 3- Supply-Side Economics.
- 4- New Classical Economics.
- 5- New Keynesian Economics.

پس پرسشی که در این مرحله باید توجه خاصی به آن مبذول شود این است که چه ویژگی‌هایی را می‌توان به عنوان ویژگی‌های تمایز بخش اقتصاد جریان اصلی و/یا اقتصاد ارتدکس در نظر گرفت؟

لاوسون (۱۹۹۷، ۸۷)، معتقد است که بیش‌تر ارزیابی‌هایی که ارتدکس اقتصادی را به عنوان بدنه‌ای از تفکرات اقتصادی تفسیر می‌کنند که تمرکزش بر روی افراد است به جای اجتماعات بر روی فعالیت‌های مبادله‌ای است، به جای تولید یا توزیع؛ بر روی بهینه‌سازی رفتار (حداکثرسازی یا حداقل‌سازی) است، به جای متابعت از عادات؛ بر روی شرایط رقابت کامل است، به جای چند قطبی یا انحصار؛ بر روی ساختارهای تسهیل‌کننده‌ی بازدهی‌های ثابت (یا کاهشنده) به مقیاس است تا بازدهی‌های فزاینده؛ بر روی پیش‌فرض‌هایی در خصوص آینده‌نگری و دانش کامل یا "انتظارات عقلایی" است تا عدم اطمینان یا جهل^۱؛ بر روی توابعی (هم‌چون مطلوبیت، هزینه، رجحان، سود) که خوش‌رفتارند (مناسبند، محدبند، مشتق‌پذیرند، فیکس‌اند، نسبت به متغیرهایشان خوش‌ترتیبند^۲ و غیره) به جای حالت‌های دیگر، تفسیرهای دقیقی نیستند.

گرچه این ویژگی‌های ظاهری بیش‌تر به نظریه‌ی اقتصادی (ارتدکس اقتصادی) نسبت داده می‌شوند و به شکل غیرقابل‌انکاری در علم اقتصاد رواج دارند، اما بهتر است بدانیم که بسیاری از نظریه‌پردازان اغلب خصایص فوق را **ضروری** تلقی نمی‌کنند. برای مثال، چنین عقیده‌ای را می‌توان در اظهارات اندیشمندی همچون هان یافت. از نظر هان تنها سه خصیصه‌ی اصلی و مهم می‌توان برای ارتدکس اقتصادی برشمرد (همان، ص ۸۷، و لاوسون، ۲۰۰۶):

(۱) نگرشی فردگرایانه (الزامی برای این که تبیین‌ها صرفاً برحسب افراد بیان شود)؛

(۲) پذیرش اصل بدیهی^۳ عقلانیت؛

(۳) تعهد نسبت به مطالعه‌ی وضعیت‌های تعادلی.

هان هم‌چنین معتقد است که باید بین آکسیوم‌ها و فروض تمایزی روشن قائل شویم. هر دوی آن‌ها به عنوان مقدمه (صغری و کبری) تحلیل‌های نظری عمل می‌کنند. با این حال آکسیوم‌ها (نظیر این ادعا که مردم همواره به طور عقلانی عمل می‌کنند) برحسب کفایت تجربی مورد سؤال و تردید قرار نمی‌گیرند، اما فروض از

1- ignorance.
2- well-ordered.
3- axiom.

امنیت کمتری در این خصوص برخوردارند. بیش‌تر اوقات چنین تصور می‌شود که پذیرش این فروض موقتی است؛ تلقی موجود نسبت به آن‌ها فقط برای تسهیل تحقق تحلیل‌های خاص و مشخص است.

این توجه به تفاوت بین فروض و آکسیوم‌ها در بررسی ویژگی‌های اقتصاد جریان اصلی بسیار مهم است، زیرا اگر در عمل آن چیزی که هان می‌گوید درست باشد در آن صورت می‌توان فروض را به آسانی کنار گذاشت و چون بسیاری از ویژگی‌های که به اقتصاد جریان اصلی نسبت داده می‌شود فرض‌های به کار رفته در ساخت نظریه‌ها هستند نه آکسیوم‌ها، پس می‌توان نتیجه گرفت که بسیاری از چیزهایی که به اقتصاد ارتدکس نسبت داده می‌شود جزو ویژگی‌های اصلی آن نیستند. شاید بتوان فروض را به داریست تشبیه کرد که در هنگام ساختن یک ساختمان زده می‌شود و به هنگام تکمیل ساختمان می‌توان به آسانی و بدون این که به ساختمان لطمه‌ای وارد شود آن را جمع کرد^۱.

لاوسون، به درستی می‌گوید که "یکی از محاسن ویژگی‌های برشمرده شده توسط هان این است که جنبه‌های زیادی از اقتصاد جریان اصلی را پوشش می‌دهد" (لاوسون، ۱۹۹۷)، زیرا در بحث‌های سایر اندیشمندان نیز ویژگی مهم دیگری غیر از آن‌چه که هان به آن اشاره کرده است مشاهده نمی‌شود. برای مثال، وینتراب (۱۹۸۵) و بکه‌اوس (۱۹۹۱)، اصول مربوط به نظریه‌ی تعادل عمومی را ویژگی اصلی و مشترک اقتصاد جریان اصلی می‌دانند (داو، ۲۰۰۸، ص ۳۵). یا پل کروگمن ضمن این که به نئوکلاسیک بودن خود می‌بالد، اظهار می‌دارد که منظور وی از نئوکلاسیک بودن این نیست که اعتقاد راسخ به رقابت کامل دارد، بلکه منظور وی این است که ترجیح می‌دهد هرگاه می‌تواند دنیا را با استفاده از مدل‌هایی که در آن افراد مطلوبیت و سود خود را حداکثر می‌کنند، بفهمد و تعامل این افراد را بتواند براساس برخی مفاهیم تعادل

۱- قبل از این که بخواهیم بحث را ادامه دهیم ذکر یک نکته ضرورت دارد و آن این که، آیا ادعای مطرح شده درست است؟ آیا می‌توان فروض را هم‌چون داریستی تلقی کرد که جمع کردن آن صدمه‌ای به بحث وارد نمی‌سازد؟ این پرسشی است که می‌تواند مبنای یک تحقیق ارزنده قرار گیرد. اما، در این جا ما به یک نکته اشاره می‌کنیم، و آن اینکه نمی‌توان ادعای فوق را به آسانی پذیرفت. در حقیقت، نمی‌توان فروض را تا این حد خنثی تلقی کرد. برای مثال، بحث خنثایی پول را در نظر بگیرید. در خصوص خنثایی و عدم خنثایی پول حرف و حدیث‌ها و کتب و مقالات فراوانی وجود دارد. گروهی معتقدند که پول خنثی است (پولیون)، گروهی نیز بر این باورند که پول خنثی نیست (کینزین‌ها). ان جی (NG) در مطالعات خود نشان داده است که با کنار گذاردن فرض رقابت کامل می‌توان نشان داد که نه تنها دو حالت فوق بلکه حالت‌های بسیار دیگری نیز ممکن است (ان جی ۱۹۷۷، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲، ۱۹۹۲). پس شاید بتوان گفت که فروض گرچه از مصونیت آکسیوم‌ها برخوردار نیستند اما این چنین هم نیست که بتوان آن‌ها را هم‌چون داریست در نظر گرفت.

تلخیص کند. دلیل چنین اعتقادی به مدل‌سازی، این تصور نیست که چنین عملی به معنای حقیقی کلمه درست است، بلکه آگاهی شدید نسبت به قدرت حداکثرسازی و تعادل در سازمان بخشیدن به ذهن فرد است.

البته همان‌طور که در اظهارات کروگمن مشاهده می‌شود، ویژگی حداکثرسازی (بهینه‌سازی)، برخلاف تصور لاوسون، چیزی نیست که بتوان به آسانی از کنار آن گذشت. علاوه بر این، اتکا به مدل‌سازی، آن‌هم بر اساس روش‌های قیاسی-ریاضی، بسیار اهمیت دارد. این‌ها موضوعاتی هستند که به موقع به آن پرداخته می‌شود. اما نکته‌ای که در این‌جا به آن اشاره می‌شود، به تمایز بین اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد ارتدکس از نظر اقتصاددانان باز می‌گردد.

برخی از اقتصاددانان بر این باورند که دیگر نمی‌توان اقتصاد جریان اصلی را به عنوان یک سیستم نظری منفرد (یعنی، اقتصاد نئوکلاسیک، یا همان اقتصاد ارتدکس) در نظر گرفت، چرا که در حال حاضر ما شاهد نوعی کثرت‌گرایی در اقتصاد جریان اصلی هستیم^۱ (البته باید تأکید کرد که، نه در روش‌شناسی، بلکه در چارچوب مباحث نظری و جنبه‌های عملیاتی آن). با این حال هنوز هم در این زمینه ابهام وجود دارد، زیرا همان‌طور که گفته شد، برخی از اقتصاددانان بین اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد ارتدکس تفاوت قائل می‌شوند و برخی نیز این اصطلاحات را به صورت مترادف به کار می‌برند.

از این‌رو، پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که، آیا باید ما نیز هم‌چون کولاندر و همکارانش (۲۰۰۴) یا دیکوئچ (۲۰۰۷)، بین اقتصاد ارتدکس و اقتصاد جریان اصلی تمایز قائل شویم، یا این که اساساً هم‌چون لاوسون (۲۰۰۶، ص ۴۹۱)، با توجه به تنوع موجود در سنت غالب^۲ تصور کنیم که ارجاع به اقتصاد نئوکلاسیک (ارتدکس) بی‌ثمر است. در حقیقت، آیا باید ارتدکس را بخش نسبتاً بی‌رمقی در جریان اصلی در نظر بگیریم؟ یا این که برعکس، باید بپذیریم که هنوز هم بخش اصلی جریان اصلی علم اقتصاد در اختیار ارتدکس اقتصادی می‌باشد و لذا هنوز هم باید تعهد و پایبندی به

۱- برای مثال می‌توان از شاخه‌ها و گرایش‌های فکری مختلف در جریان اصلی هم‌چون، اقتصاد کلاسیکی جدید، اقتصاد کینزی جدید، اقتصاد نهادگرایی جدید، نظریه بازی‌ها، اقتصاد اطلاعات، اقتصاد جانب عرضه، مکتب شیگاگو، اقتصاد کینزی سنتی و مانند آن‌ها نام برد. برخی از این رویکردها تعدادی از فروض و اصول معرفتی اقتصاد جریان اصلی را کنار گذاشته‌اند، که از این جهت گام بسیار مثبت و قابل توجهی به جلو برداشته‌اند، اما تقریباً همگی آن‌ها پایبند به روش‌شناسی قیاسی-ریاضیاتی هستند و پایبندی خود را برای بهینه‌سازی حفظ کرده‌اند.

2- dominant tradition.

ویژگی‌هایی هم‌چون فردگرایی، آکسیوم عقلانیت، مفهوم تعادل و مقولاتی از این دست را به عنوان اصلی‌ترین خصایص جریان اصلی برشماریم.

لاوسون، معتقد است که چهره‌ی در حال تغییر اقتصاد جریان اصلی حاکی از آن است که نگرش‌های موجود در مورد ویژگی‌های مهم اقتصاد جریان اصلی (حتی تعادل) در حال تغییر می‌باشد و دیگر بر روی این خصایص تأکید چندانی خاصه وجود ندارد (لاوسون ۲۰۰۶ و ۱۹۹۷).

در این زمینه لاوسون به این اظهار نظر هان اشاره می‌کند که برای نسل ما که اخلاف نسل گذشته می‌باشیم، ضروری است که به جای موضوعات و مسائل عمومی [نظریه‌های عمومی]، به مسائل و مشکلات خاص بپردازیم و در این راه چاره‌ای نداریم جز مطالعات تاریخی و روش‌هایی که ما را قادر به پرداختن به موضوعات پیچیده می‌کنند، هم‌چون شبیه‌سازی‌های کامپیوتری^۱، دیگر برای ما شکوه نظریه‌ی فیزیک ذرات که به نظر می‌رسد به فیزیکدان‌ها اشاره دارد، اهمیتی ندارد. دیگر برای ما لذات قضایا و اثبات آن‌ها مطرح نیست، در عوض ما با تردیدهای فراوانی مواجهیم و ناگزیریم به استقبال تاریخ، جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی برویم (نقل از لاوسون ۱۹۹۷، ص ۸۸).

از این حقیقت بگذریم که از اظهار نظر فوق به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که دیگر اقتصاد جریان اصلی تأکید چندانی بر روی مقولاتی هم‌چون فردگرایی ندارد، زیرا، همان‌طور که خود لاوسون نیز به این موضوع معتقد است، (ر. ک. لاوسون ۲۰۰۶)، اقتصاد جریان اصلی این توانایی و قدرت را دارد که تمام این مقولات را در خود استحاله کند، بدون آن که از اصول بنیادین خود دست بردارد. با این حال، برخی از اقتصاددانان بر این باورند که شرایط موجود حاکی از آن است که دیگر نمی‌توان اقتصاد جریان اصلی را بر حسب موضوعاتی هم‌چون تمرکز بر روی فردگرایی یا عقلانیت مشخص کرد، هر چند تأکیدات خاصی بر روی این مفاهیم وجود داشته است. تأکیداتی که موجب شکل‌گیری

۱- البته بسیاری از اقتصاددانان جریان اصلی اعتقادی به استفاده از شبیه‌سازی‌های کامپیوتری ندارند. برای مثال کروگمن (۱۹۹۶) در مورد استفاده از شبیه‌سازی‌های کامپیوتری برای مطالعه‌ی پویایی‌های پیچیده چنین اظهار می‌دارد: هر کس، هم‌چون من، به کرات دست به چنین اقدامی زده باشد، سرانجام پی خواهد برد که قلم و کاغذ و تحلیل‌های مبتنی بر حداکثرسازی و تعادل، واقعاً چه ابزارهای حیرت‌آوری هستند. با تمام این اوصاف باید از شبیه‌سازی برای گسترش و بسط فهم‌مان استفاده کنیم؛ اما اجرای حجم زیادی از شبیه‌سازی‌ها و مشاهده‌ی آن چه که اتفاق می‌افتد، ناامیدکننده و در نهایت تلاشی بی‌ثمر است، مگر آن که شما به نحوی بتوانید از این مدل‌ها، مدلی بسازید که فهم آن چه در جریان است را برای شما ممکن می‌کند. این نکته که از زبان یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان جریان اصلی بیان شد نشان می‌دهد که نگرش لاوسون قابل تسری به همه اقتصاددانان جریان اصلی نیست.

ضعف‌های اساسی در اقتصاد جریان اصلی و به طور خاص ارتدکس شده است. این موضوعی است که در ادامه به آن باز خواهیم گشت، اما در این جا مهم است بدانیم از نظر این اقتصاددانان بارزترین خصیصه وحدت بخش اقتصاد جریان اصلی چیست؟ شاید بتوان گفت اقتصاد جریان اصلی ویژگی‌ای دارد که برای آن بسیار با اهمیت و حیاتی است. این ویژگی آن چنان بدیهی تلقی می‌شود که هیچ‌گاه مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و آن چیزی نیست جز بیان قیاسی - صوری از موضوعات. این بیان چارچوب اصلی نظریه‌پردازی در اقتصاد جریان اصلی را تشکیل می‌دهد (لاوسون، ۲۰۰۶، صص ۴۸۸-۴۸۹).

در حقیقت تصور رایج در اقتصاد بر این است که انجام تحقیقات علمی بدون مدل‌سازی ریاضیاتی امکان‌پذیر نیست. این مسأله آن چنان بدیهی فرض می‌شود که هیچ کس به خود جرأت نمی‌دهد تصویری غیر از این داشته باشد. به عبارت دیگر، مدل‌سازی ریاضیاتی آن چنان حیاتی و مهم تلقی می‌شود که اندیشیدن درخصوص سودمندی یا ضرورت آن به عنوان محدوده‌های ممنوعه تلقی شده و ورود به آن مترادف با خروج از محیط‌های علمی است.

در همین ارتباط روبن اشتاین، یکی از اقتصاددانان جریان اصلی معتقد است که بهره‌گیری از ابزارهای ریاضی در نظریه‌های اقتصادی بدون این که هیچ پرسشی درخصوص مشروعیت آن‌ها مطرح شود، انجام می‌گیرد.

کرمن نیز با وجود آن که تشخیص می‌دهد چارچوب ریاضی مورد استفاده وظیفه‌ی تغییر، یا لاًقل اصلاح، پارادایم را مشکل کرده است، اما تأکید می‌کند، "نمی‌توان باور داشت که رویکردی جدید و با فرمول‌بندی مشخص و دقیق پیشنهاد شود بدون آن که ابزارهای مناسبی از ریاضی را به کار گرفته باشد." (کرمن، ۱۹۸۹، ۱۳۷، نقل از لاوسون ۲۰۰۶).

هان، این حس فراگیر در میان اندیشمندان جریان اصلی را به بهترین شکل خلاصه می‌کند، وقتی ادعا می‌نماید که، هر پیشنهادی که بخواهد تأکید بر ریاضیات را کنار بگذارد "مطمئناً ارزش بحث کردن را ندارد" (هان، ۱۹۸۵، ۱۸، نقل از لاوسون ۲۰۰۶). او بعدها بحث و تردید در خصوص ضرورت ریاضیات را هم‌چون طاعون توصیف کرده است که اقتصاددانان جریان اصلی همواره از آن پرهیز می‌کنند.

با این حساب می‌توان گفت که اقتصاد جریان اصلی در حال حاضر بیش از حد بر ریاضیات، آن هم شکل خاصی از آن که به‌طور عمده مبتنی بر تحلیل‌های نهایی است،

تأکید دارد. به نظر می‌رسد این ویژگی تبدیل به یک ویژگی ابدی در پروژه‌ی جریان اصلی شده است. به عبارت دیگر، این ویژگی هسته‌ی حیاتی و اصلی بوده و غیرقابل بحث و تردید است. اما چرا چنین به نظر می‌رسد و چرا چنین اتکالی به ریاضیات وجود دارد؟

بولدینگ، در بیان چپستی اقتصاد تکاملی پرسش مهمی را مبنی بر این که، اگر نگاه ما به نظام‌های اقتصادی هم‌چون مشارکت کنندگان در فرایندهای بزرگ تکاملی باشد، از چه روش‌شناسی‌ای برای شناخت آن‌ها، درک انگاره‌های^۱ آن‌ها و فهم پیچیدگی آن‌ها استفاده خواهیم کرد، مطرح می‌کند (بولدینگ، ۱۹۹۱، ص ۱۵).

حال پرسش مشابه این است که وقتی تأکید اقتصاد جریان اصلی بر روی مفاهیم مکانیکی^۲ و غیر پویا^۳ بوده، از چه روش‌شناسی‌ای برای این کار استفاده کرده است؟ اکنون به جاست یک عقب‌گرد تاریخی داشته باشیم تا فهم و بینش دقیق‌تری نسبت به مسأله حاصل شود. وقتی برای اولین بار دپارتمان اقتصاد در کمبریج و آکسفورد پیشنهاد شد، پیشنهاد دهندگان و حامیان شکل‌گیری این دپارتمان بر این باور بودند که در پذیرش مشکلی وجود نخواهد داشت، اگر اقتصاد بتواند نشان دهد که در بردارنده‌ی روش‌های فیزیک است، در آن صورت، حرفه‌ی اقتصاد بر وجود قوانین اقتصادی‌ای استوار خواهد بود که روابط بدون تغییری^۴ را بین حوادث توصیف می‌کنند. تصور بر این بود که این قواعد^۵ مربوط به حوادث^۵، به مانند قانون جاذبه در فیزیک، تحت تأثیر کنش‌های انسانی نیستند^۶. ابنای بشر این قوانین را می‌پذیرند و مورد استفاده قرار می‌دهند، بدون آن که بتوانند آن‌ها را تغییر دهند^۷. بنابراین به کارگیری مفاهیمی

1- patterns.

۲- یکی از مفاهیم امانت گرفته شده از علم مکانیک، مفهوم تعادل می‌باشد. شاید بتوان گفت که این مفهوم یکی از پر بسامدترین واژه‌ها در علم اقتصاد است.

۳- در این جا باید تأکید شود که گرچه در اقتصاد جریان اصلی تلاش‌هایی برای پویاسازی تحلیل‌های اقتصادی انجام گرفته است، اما این اقدامات نتوانسته مبنای مناسبی برای این کار فراهم آورد. در حقیقت تحلیل‌های اقتصادی را زمانی می‌توان به معنای حقیقی کلمه پویا در نظر گرفت که تحلیل بر روی تغییر در خود سازمان و نظام اقتصادی متمرکز شود نه فقط بر روی تغییراتی که در درون سازمان اقتصادی رخ می‌دهد. اگر چنین چیزی تحقق یابد، در آن صورت اقتصاد کنونی به اقتصاد تکاملی، که به عقیده‌ی ویلن مبتنی بر فرایند رشد فرهنگی است، تبدیل خواهد شد.

4- invariant relationships.

5- event regularities.

۶- ضمن آن که فرض می‌شد کنش‌های انسانی نیز متأثر از نهادهای موجود نبودند.

۷- هم‌چون قانون حداکثرسازی منافع فردی.

هم‌چون تعادل و مکانیسم به نظر مناسب آمد و جای خود را در زبان اقتصاددانان باز کرد (اشمید و تامسون، ۱۹۹۹، ص ۱۱۶۰).

در حقیقت براساس این نگرش، روشی که اقتصاددانان برای شناخت به کار می‌بردند، هم‌چون روش مورد استفاده در فیزیک و مکانیک، مبتنی بر ریاضیات است.

مک کلاسیکی در "خطابه در علم اقتصاد"، به خوبی به این موضوع اشاره می‌کند. "اقتصاددانان دو شیوهی استدلال دارند، رسمی و غیررسمی. شیوهی بیان و خطابه‌ی رسمی که آن‌ها در تفکرات تجربیدی و روش‌شناسانه به آن متوسل می‌شوند، آن‌ها را به عنوان دانشمندانی از گروه فکری نوین معرفی می‌کند. آیه‌ی "روش علمی" که توسط منتقدان بی‌شمار آن با تمسخر وحی منزل یا نظریات جا افتاده، نامیده می‌شود، آمیزه‌ای از اثبات‌گرایی منطقی، رفتارگرایی، عملیات‌گرایی و الگوی فرضیه‌ای-قیاسی علم است. در این روش محور اصلی تفکر این است که همه‌ی علوم قطعی، مبتنی بر دریافت‌هایی که در اوایل قرن بیستم نسبت به بخش‌هایی از فیزیک قرن نوزدهم وجود داشت مدل‌سازی می‌شوند (مک کلاسیکی، ۱۳۸۱، ۲۰).

این تمایل منعکس‌کننده‌ی عقیده‌ای وحدت‌گرا^۱ در فلسفه‌ی علم می‌باشد. بر طبق این عقیده‌ی فیزیک مناسب‌ترین الگوی علمی تلقی می‌شود و اقتصاد نیز، اگر بخواهد علم تلقی شود، باید از آن تقلید کند (میروفسکی ۱۹۸۱، نقل از داو ۱۹۹۷، ۷۵). در همین ارتباط آلایس معتقد است که وجود قاعده‌مندی‌های مشخص که می‌توان آن‌ها را تحلیل و پیش‌بینی کرد از ویژگی‌های اساسی هر علمی است. این موضوع در مورد مکانیک سماوی مصداق دارد، اما هم‌چنین در مورد بسیاری از پدیده‌های اقتصادی درست است. در حقیقت، تحلیل تمام عیار این پدیده‌ها وجود قاعده‌مندی‌هایی را آشکار می‌کند که به همان اندازه‌ی قاعده‌مندی‌های کشف شده در علم فیزیک حیرت‌آور هستند. این دلیلی است برای این که چرا اقتصاد یک علم است و این که چرا این علم مبتنی بر همان اصول کلی و روش‌های فیزیک می‌باشد (آلایس، ۱۹۹۲، ص ۲۵).

این پیروی افراطی از علم فیزیک^۲ و به کارگیری روش‌های مورد استفاده در آن و توسل به این فرض ضمنی که "علوم تنها در موضوع مورد مطالعه تفاوت دارند نه در روش‌شناسی" (ویلبر و فرانسیس ۱۹۸۶) سبب، تسلط بیش از حد شیوه‌ی خاصی از

1- monist position.

۲- همین متابعت افراطی سبب شده است افرادی هم‌چون همیلتون اقتصاد جریان‌اصولی را اقتصاد نیوتنی بنامند.

مدل‌سازی و نظریه‌پردازی ریاضیاتی و استفاده از تکنیک‌های خاص اقتصادسنجی برای تأیید تجربی این نظریات، شده است.

حال به جاست که به این پرسش بپردازیم که آیا، همان‌طور که لاوسون تصور می‌کند، مدل‌سازی صورت‌گرای ریاضیاتی همان نخ تسبیحی است که تمامی پارادایم‌های اقتصاد جریان اصلی را به هم وصل می‌کند؟ حتی اگر این را بپذیریم، یعنی حتی اگر بپذیریم که مدل‌سازی صورت‌گرای ریاضیاتی مهم‌ترین ویژگی است، آیا سایر خصایص دیگر و جاهت خود را از دست داده‌اند؟ فراتر از این، آیا می‌توان و اساساً ضرورتی دارد که بین اقتصاد ارتدکس و اقتصاد جریان اصلی تمایزی قائل شویم؟ یا این که بهتر است این دو واژه را به طور مترادف به کار گیریم، با وجود تفاوت‌هایی که ممکن است بتوان برای آن‌ها برشمرد، این‌ها موضوعاتی هستند که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۴- جریان اصلی یا ارتدکس: کدامیک و کدام ویژگی؟

لاوسون، اصرار دارد که بگوید تنها یک ویژگی وجود دارد که تمام پارادایم‌های جریان اصلی آن را به اشتراک دارند. هیچ تردیدی وجود ندارد که ویژگی مورد اشاره‌ی لاوسون تقریباً مهم‌ترین ویژگی اقتصاد جریان اصلی است و این چیزی است که نه تنها توسط لاوسون، بلکه توسط بسیاری از اقتصاددانان، به ویژه اقتصاددانان هترودکس، مورد توجه قرار گرفته است. با این حال نمی‌توان این دیدگاه لاوسون را پذیرفت که سایر ویژگی‌های اهمیت خود را از دست داده‌اند. ضمن این که اساساً نمی‌توان دسته‌بندی ارتدکس و جریان اصلی را آن‌چنان که مورد نظر برخی از اقتصاددانان است، پذیرفت. به نظر می‌رسد جریان اصلی چیزی بیش‌تر از همان اقتصاد ارتدکس نباشد، لاقلاً تا کنون که چنین بوده است. همه‌ی پارادایم‌هایی که تحت جریان اصلی طبقه‌بندی می‌شوند را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم‌بندی کرد. (۱) آن‌هایی که همان اقتصاد ارتدکس هستند، منتهی با نام یا پسوندهای جدید (هم چون، اقتصاد کلاسیکی جدید، اقتصاد کینزی جدید) یا سنت‌های فکری‌ای که با وجود طرح اشکالاتی در برابر اقتصاد نئوکلاسیک، ولی در عمل همان دل‌مشغولی‌های نئوکلاسیکی را حفظ کرده‌اند. ضمن آن که این گروه دوم هرگز نتوانسته است سهم قابل توجهی از جریان حقیقی علم اقتصاد را به خود اختصاص دهد. به عبارت دیگر، هنوز نتوانسته آن‌چنان که باید و شاید وارد کتب اصلی درس‌های دانشگاهی شود، به‌ویژه در مقطع لیسانس. روشن است که

تنها زمانی می‌توان آن را در جریان، تأثیرگذار دانست که بخش قابل توجهی از دروس دانشگاهی را به خود اختصاص دهد. گرچه برخی مدعی شده‌اند که "تثلیث مقدس عقلانیت - خودخواهی - تعادل رخت بر بسته است، اما همه می‌دانیم که دروس دانشگاهی تا حد بسیار زیادی تحت سیطره‌ی اندیشه‌های نئوکلاسیکی هستند و مبنای بیش‌تر ارزیابی‌های علمی و آزمون‌های دانشگاهی برای طی مدارج علمی این دروس می‌باشد.

به هر صورت، همان‌طور که اشاره شد، برخی از پارادایم‌هایی که با عنوان جریان اصلی تقسیم‌بندی می‌شوند، بلا تکلیف هستند، از جمله این مکاتب می‌توان از نهادگرایی جدید نام برد که سعی دارد نهادها را با استفاده از ابزارهای نئوکلاسیکی تحلیل کند (رجوع شود به نورث، ۱۹۷۸، ۱۳۸۵ و ۱۳۷۹؛ ویلیامسون، ۱۳۸۱ و ۱۹۹۸؛ بلند، ۱۹۷۹؛ هاجسون، ۲۰۰۰؛ میهو، ۱۹۸۹ و ۲۰۰۰؛ دیکوئج، ۲۰۰۲).^۱ در حقیقت، این رویکرد ضمن آن که انتقادهای اساسی به اقتصاد نئوکلاسیک دارد، اما در نهایت و برای انجام تحلیل‌های خود سر تعظیم در برابر آن فرود می‌آورد، به طوری که برخی از تاریخ‌دانان نهادگرا، هم‌چون راترفورد (۱۹۹۴)، بخش بزرگی از این رویکرد را به طور تلویحی نهادگرایی نئوکلاسیکی می‌نامند. علاوه بر این، این رویکرد هنوز نتوانسته سهم قابل توجه و درخوری از دروس را به خود اختصاص دهد.

اگر نسبت به تحلیل فوق تردیدی وجود داشته باشد، کافی است یک مطالعه‌ی تحقیقاتی حول این پرسش که "سهم اقتصاد نئوکلاسیک از جریان اصلی علم اقتصاد چیست؟" انجام شود.

در یک تحقیق مشابه، استیوکوهن^۲ (۲۰۰۳) نشان داده است که در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰، از ۱/۵ میلیون دانشجوی اقتصاد در ایالات متحده، تقریباً تمامی آن‌ها کتب استاندارد اقتصاد نئوکلاسیک را به عنوان دوره‌های درسی خود گذرانده‌اند. نئوکلاسیک‌های آمریکا نه تنها سعی دارند دانشگاه‌ها را تحت سیطره‌ی خود درآورند، بلکه به دنبال بسط سلطه‌ی خود به سطح دبیرستان‌ها نیز می‌باشند. دو تن از اعضای

۱- البته به تازگی تغییراتی در رویکرد تحلیلی این گروه از اقتصاددانان نسبت به مسئله‌ی کارگزار و ساختار مشاهده می‌شود. در حقیقت، برخی از نهادگرایان جدید در تلاش برای رهایی از گرفتاری‌هایی که چارچوب فردگرایانه اقتصاد جریان اصلی برای این رویکرد علمی به وجود آورده، می‌باشند.

2- Steve Cohn.

کمیته‌ی تهیه‌کننده‌ی کتب درسی دبیرستان به روشنی به سانسور سایر دیدگاه‌ها اعتراف می‌کنند:

"آخرین استانداردها حاکی از حمایت و تمایل بیش‌تر اقتصاددانان به مدل‌های نئوکلاسیکی مربوط به رفتار اقتصادی است، ... وظیفه‌ی [ما] تهیه و تدوین مجموعه‌ی منسجم و منحصر به فردی از استانداردهای مربوطه برای هدایت آموزش علم اقتصاد در مدارس آمریکا بود. در این راستا با تمام قدرت سعی کردیم مانع از دیدگاه‌های اقلیت در خصوص فرایندهای اقتصادی شویم، زیرا این دیدگاه‌ها کل حرفه را با خطر تضعیف مواجه می‌کنند" (سیگفرد و مزاروس ۱۹۹۷، نقل از کوهن ۲۰۰۳).

به هر حال برخلاف تصور لاوسون، واقعیت آن است که سایر پارادایم‌های فکری جریان اصلی گرچه غیرخودی تلقی نمی‌شوند، اما چندان هم مجال عرض اندام نیافته‌اند و اقتصاددانان نئوکلاسیک حاضر نیستند از سهم خود بکاهند. این مسأله در مورد رویکردهای هترودکس وضعیت به مراتب بدتری دارد.^۱ پس در کل می‌توان گفت در

۱- از جمله موضوعاتی که سبب می‌شود اقتصاد هترودکس اجازه‌ی خودنمایی پیدا نکند، معیارهای ارزیابی و رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و دانشگاهیان می‌باشد. بر طبق یکی از این معیارها، که از آن به عنوان نظام رتبه‌بندی (RAE Research Assessment Exercise) یاد می‌شود و در کشور انگلستان رایج است، رتبه‌بندی دانشکده‌های اقتصاد بر اساس مقالات اساتید و دانشجویانی از این دانشکده‌ها که در مجلات فهرست الماس (Diamond List Journals) چاپ می‌شوند انجام می‌پذیرد. این مسأله سبب شده است که دانشگاه‌های انگلستان در استخدام، ارتقای و راهبردهای تحقیقاتی خود نوعی تبعیض به نفع اقتصاددانان جریان اصلی قائل شوند تا این که بتوانند رتبه‌ی خود را بهبود بخشند و از منابع مالی موجود بهره‌مند شوند (هارلی و لی ۱۹۹۷؛ لی و هارلی ۱۹۹۸؛ لی ۲۰۰۷). در این محیط اگر به هر دلیلی کسی تصمیم بگیرد که از جریان اصلی منحرف شود و تحقیق خود را در خارج از چارچوب نظریه‌های جریان اصلی انجام دهد، فشارهای نهادی و محیطی اقدام به تصحیح این عمل خواهند کرد و او را مجبور می‌کنند در تحقیقات خود بازنگری کند، یا این که باید منتظر انواع اهانت‌ها و توهین‌ها در راهروهای دانشکده باشد. از این رو می‌توان گفت که در بیش‌تر دانشگاه‌های انگلستان دانشجویان تحت تعلیم دیدگاه بدون رقیب جریان اصلی (عمدتاً ارتدکس اقتصادی) هستند و عملاً هیچ فرصتی برای یادگیری نظریه‌های اقتصادی بدیل (alternative) ندارند و اساتید آن‌ها زلف در نظریه‌های جریان اصلی گره زده‌اند (لی ۲۰۰۷، صص ۳۱۹-۳۲۱). البته وضعیت اقتصاددانان هترودکس از این هم اسفناک‌تر است، به طوری که می‌توان گفت رفتار و برخورد با آن‌ها تا حدودی قلدرمآبانه و تهدیدآمیز است. هم‌چون، بی‌اعتبار کردن دروس هترودکس و جلوگیری از آموزش این دروس، فشار و ترساندن اقتصاددانان هترودکس برای خارج شدن از فیلد اقتصاد، یا این که به شکلی ستیزه‌جویانه به آن‌ها گفته می‌شود که آن‌ها اقتصاددان نیستند و آن‌چه که انجام می‌دهند اقتصاد نیست. از این رو به شدت مانع از ارتقای آن‌ها در زمینه‌های شغلی‌شان می‌شوند (لی ۲۰۰۷). واقعیت آن است که هرچه یک نظریه‌ی، آزادی‌خواهانه‌تر باشد، تعلیم و تربیت آن اقتدارگرایانه‌تر است، دقیقاً به این دلیل استدلال‌های آن بر بنیان‌های ظاهر فریبانه‌تری استوار است (هادسون ۲۰۰۰). شاید به همین علت است که مکتبی که دم از رقابت می‌زند، این‌چنین بی‌رحمانه دیدگاه‌های رقیب خود را سرکوب می‌کند. برای یک مثال عملی و حتی در عرصه‌ی سیاست‌گذاری‌ها می‌توان به ناشکیبایی اقتصاددانان مکتب شیکاگو در برابر ایده‌های مخالف خود در کشور شیلی در دوران ژنرال پینوشه اشاره کرد. در این کشور اجماع حاصل شد، اما نه از طریق استدلال، بلکه از طریق حذف تمام کسانی که با سیاست‌های افراطی مکتب شیکاگو مخالف بودند (همان).

خود جریان اصلی، جریان اصلی در اختیار اقتصاد نئوکلاسیک، و یا به عبارتی در اختیار اقتصاد ارتدکس است.

دیگر این که لاوسون برای اثبات ادعای خود سایر ویژگی‌های که از سوی سایر اقتصاددانان به عنوان خصایص اقتصاد جریان اصلی و یا اقتصاد ارتدکس در نظر گرفته شده است را به آسانی به کناری می‌گذارد. برای مثال او معتقد است که از میان ویژگی‌هایی که به اقتصاد جریان اصلی نسبت داده شده است دو مفهوم از همه مهم‌تر هستند. "اولین آن مفهومی از اقتصاد جریان اصلی است که آن را به عنوان پروژه‌ای می‌داند که دغدغه‌ی اصلی آن دفاع از کارکرد نظام اقتصادی موجود است، مفهومی که بیش‌تر با عنوان اقتصاد جریان اصلی به عنوان ایدئولوژی نظام یافته است" (لاوسون ۲۰۰۶، ص ۴۸۶) و دومین آن "اقتصاد جریان اصلی به عنوان مطالعه‌ی رفتار افراد بهینه‌کننده" (همان، ص ۴۸۸) است.

او با استناد به گفته‌های کانث نتیجه می‌گیرد برای آن که نظام آزاد اقتصادی نتایج بهینه را ایجاد کند، دو عنصر مهم نیاز است. اول آن که "در همه جا این قید مطرح شود که ابنای بشر افرادی ذره‌وار و عاقل^۱ (یعنی بهینه‌کننده) هستند. دومین عنصر، ساخت و تصریح مدل‌های نظری به شکلی است که اطمینان دهد نتایج بهینه (و نوعاً منحصر به فرد) قابل دست‌یابی هستند" (همان ص ۴۸۷). در ادامه می‌افزاید که این دو عنصر برای نشان دادن این که کل نظام اقتصادی در هر حالتی در وضعیت بهینه است، کافی نیستند. اگر ادعا این است که اقتصاددانان جریان اصلی به دنبال دفاع از وضع موجود نظام اقتصادی هستند، چیز بیش‌تری نیاز است تا این نتیجه را تضمین کند. که همان تعادل جویی می‌باشد. یعنی چنین فرض می‌شود که وضعیت بهینه از طریق یک چارچوب تعادلی متداول حاصل می‌شود. "این چارچوب به صورتی تصریح می‌شود که کنش‌های افراد بهینه‌کننده‌ی جدا/ از هم^۲ به نحوی عمل می‌کند که یک وضعیت تعادلی را به وجود می‌آورد" (همان، ص ۴۸۷). سپس او با استناد به این گفته‌ی کانث که از "علم اقتصادی سرمایه‌داری"^۳ به عنوان "علمی بی‌ربط"^۴ یاد می‌کند، "زیرا درباره‌ی یک دنیای خیالی از سرمایه‌داری است که در آن عقلانیت در حد ایده‌آل وجود دارد و تمام

1- rational atomistic individuals.

2- isolated optimizing individuals.

3- economic science of capitalism.

4- irrelevant.

حرکت‌ها^۱ در یک هماهنگی نیوتنی از عناصر، به شکلی دو سویه، موجب تعادل می‌شوند" و اظهارات هان مبنی بر این که، "نمی‌توان منکر این شد که افراد زیادی که دست به پالایش تحلیل‌های مربوط به وضعیت‌های [تعادلی] اقتصاد زده‌اند، خود را مضحکه کرده‌اند، زیرا هیچ دلیلی برای وقوع چنین وضعیت‌هایی نمی‌توان تصور کرد. این اقدام احتمالاً خطرناک نیز می‌باشد. اقتصاد تعادلی به آسانی قابل تبدیل به چیز ناقابل به اسم ترتیبات اقتصادی موجود است و مرتباً هم به همین شکل تبدیل می‌شود" و استناد به تلاش‌هایی که از سوی برخی از پیروان جریان اصلی و چارچوب عقلانیت گرا - فردگرا برای نشان دادن ضعف‌های نظام اقتصادی موجود انجام گرفته است و این استقبال برخی از اندیشمندان اقتصاد جریان اصلی که حاضرند " ... چارچوب فردگرایانه‌ی موجود در نظریاتشان را به طور کامل رها کنند، اگر این اقدام به صورت‌های مختلف موجب مولدتر شدن چارچوب نظریه‌ی اقتصادی شود" (همان، ص ۴۸۸)، نتیجه می‌گیرد که هیچ یک از این ویژگی (جانب‌داری از نظام اقتصادی موجود، فردگرایی، تعادل جویی، و بهینه‌سازی) را نمی‌توان به عنوان ویژگی اصلی و تمایز بخش اقتصاد جریان اصلی در نظر گرفت. و در ادامه ما را به این موضوع هدایت می‌کند که تنها خصیصه تمایز بخش کل جریان اصلی، همان مدل‌سازی قیاسی - ریاضیاتی است.

واقعیت آن است که در این جا لاوسون دست به نوعی مغالطه زده است. این که اقتصاددانان مقولاتی را به عنوان آکسیوم و مبانی روش‌شناختی خود در نظر گرفته‌اند نمی‌تواند توسط این موضوع که تحلیل‌های اقتصادی با دنیای واقعی تطابق ندارند را زیر سؤال ببرد. اقتصاددانان از زمان‌های بسیار قدیم نیز می‌دانستند که مدل‌هایشان همواره با واقعیت تطابق ندارد و این مربوط به زمان حال نمی‌شود. اگر این دلیل خوبی برای کنار گذاشتن آن اصول بود، در گذشته نیز باید چنین چیزی تحقق می‌یافت. ضمن آن که استناد به شواهدی که نشان دهنده‌ی ضعف نظام کنونی اقتصادی است نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای رد این ادعا باشد که جریان اصلی حامی وضع موجود است و دیدگاهی محافظه‌کارانه دارد. لاوسون برای این که نشان دهد چنین ادعایی درست نیست باید زحمت به مراتب بیش‌تری را متحمل می‌شد. او باید نشان می‌داد که نظریه‌های اقتصادی دیگر چنین جهت‌گیری ندارند و گرنه اعتراف به ضعف عملکرد نظام اقتصادی نیز چیز تازه‌ای نیست. واقعیت آن است که اقتصاددانان جریان اصلی حتی بعد از وقوع بحران‌های جدی نیز حاضر نیستند دست از این جانب‌داری از نظام سرمایه‌داری

1- motions.

بردارند. برای مثال کروگمن در مورد بحران اخیر و در راستای جانب‌داری از نظام سرمایه‌داری اظهار داشته است که جای چندان نگرانی‌ای وجود ندارد، چرا که، اولاً ما قبلاً بحران بزرگ‌تری را پشت سر گذاشته‌ایم (رکود بزرگ)، ثانیاً دانش اقتصادی ما نسبت به آن زمان به شدت افزایش یافته است.

دیگر این که، با استناد به گفته‌ی برخی از اقتصاددانانی که حاضرند چارچوب فردگرایانه‌ی موجود در نظریاتشان را به طور کامل رها کنند، اگر این اقدام به صورت‌های مختلف موجب مولدتر شدن چارچوب نظریه‌ی اقتصادی شود، نمی‌توان نتیجه گرفت که تمام اقتصاددانان جریان اصلی از رویکرد روش‌شناختی فردگرایانه‌ی خود دست کشیده‌اند. اگر چنین چیزی درست باشد، چرا در مورد ویژگی مورد نظر لاوسون که همان مدل‌سازی ریاضیاتی است، صادق نباشد. کم نیستند اقتصاددانان طیف جریان اصلی که به استفاده‌ی نا به جا از ریاضیات در علم اقتصاد ایراد گرفته‌اند. هم‌چنین، اگر با استناد به موارد بتوان استنتاجات مهم و علمی انجام داد، در آن صورت ایده‌ی لاوسون با چالشی مهم روبرو خواهد شد. کم نیستند اقتصاددانان طیف جریان اصلی که موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل شده‌اند، اما در مقالات بنیادین آن‌ها حتی یک فرمول ریاضی هم به چشم نمی‌خورد (برای مثال ر. ک. کوز ۱۹۳۷ و ۱۹۶۱).

بر خلاف تصور لاوسون، فردگرایی چیزی نیست که به آسانی بتوان آن را از جریان اصلی جدا کرد. اگر اقتصاددانان بخواهند چنین کنند، دیگر عملاً ریشه و تباری نخواهند داشت. روزی که آدام اسمیت پایه‌های اقتصاد را بنا می‌کرد، به فرزندان خود به خوبی آموخت که دست کشیدن از این ایده چه قدر خطرناک است. آن‌ها به خوبی می‌دانند که این کار تقریباً معادل انکار نظام سرمایه‌داری است و هرگز مرتکب چنین خطایی نخواهند شد. نمی‌توان نظام سرمایه‌داری را بدون اعتقاد به اصالت فرد تصور کرد. در حقیقت یکی از تفاوت‌های بارز و مهم بیش‌تر رویکردهای هترودکس و اقتصاد جریان اصلی، به روش‌شناسی جمع‌گرا و فردگرای آن‌ها باز می‌گردد (کوهن، ۲۰۰۳). در کل می‌توان گفت علاوه بر ویژگی مورد نظر لاوسون، یعنی صورت‌گرایی ریاضیاتی، که ما نیز معتقدیم در حال حاضر مهم‌ترین ویژگی اقتصاد جریان اصلی می‌باشد، خصایص دیگری نیز وجود دارند که هنوز هم مهم هستند و می‌توان آن‌ها را به اقتصاد جریان اصلی، (لاقل بخش اعظم آن) نسبت داد، به‌ویژه اگر نکته‌ای که در این مقاله در مورد رابطه‌ی اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد ارتدکس مطرح شد، مورد پذیرش باشد.

این خصایص عبارتند از: جانب‌داری از نظام اقتصادی موجود، فردگرایی، تعادل جویی، و بهینه‌سازی (حداکثر و/یا حداقل سازی). البته موضوعات دیگری نیز وجود دارد که در انتهای این بخش به اختصار به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

شایان ذکر است که اکنون در مورد دو ویژگی تعادل جویی و بهینه‌سازی، باوجود تأکیدی که از سوی برخی از اندیشمندان اقتصادی مطرح شده، تردیدهایی وجود دارد و بسیاری از اقتصاددانان بر این باورند که دیگر نباید آن‌ها را جزء ویژگی اصلی جریان اصلی علم اقتصاد به حساب آورد. این موضوع جای بحث دارد که در این جا مجال پرداختن به آن نیست^۱. اما در مورد جانب‌داری از نظام اقتصادی موجود و فردگرایی، که به اعتقاد ما پیوند تنگاتنگی با هم دارند، موضوع فرق می‌کند و نمی‌توان آن‌ها را جزء خصایص جریان اصلی به حساب نیاورد.

۱- گرچه این جا، جای موشکافی در این خصوص نیست، اما اجازه دهید با اشاره‌ای مختصر نشان دهیم که هنوز هم این مقولات خیلی رنگ نباخته‌اند. بی‌تردید این موضوعات به‌ویژه از جهت ارتباطشان با سایر مباحث و به‌ویژه حضورشان در کتب درسی تأمل برانگیز می‌باشند. همان‌طور که همه‌ی ما به خوبی می‌دانیم در اقتصاد مرسوم چنین فرض می‌شود که ترجیحات هر فرد نیروی محرک کنش‌ها و رفتارهای انسانی هستند. به عبارت دقیق‌تر، چنین به ما آموخته شده است که رفتار انسان در راستای حداکثرسازی رضایت‌مندی و ترجیحات او می‌باشد. ترجیحات، داده شده، مربوط به حال، کاملاً معین و به شدت مجزا از مقولاتی هم‌چون اعتقادات و چارچوب‌های نهادی در نظر گرفته می‌شوند. هر کاری که می‌کنیم و هر چه می‌گوییم، تلاشی برای ارضای ترجیحات ماست. این چیزی است که به خوبی می‌توانیم در تحلیل‌های اقتصاد خرد مشاهده کنیم. درسی که تصور نمی‌شود اگر کسی آن را نگذرانده باشد در هیچ جای دنیا اقتصاددان تلقی شود. در اقتصاد خرد و به‌دنبال آن در بسیاری از مطالعات اقتصادی، فرد به عنوان سببی از ترجیحات تعریف می‌شود، اعتقادات او به مجموعه‌ای از توابع ذهنی (توابع مطلوبیت) تقلیل می‌یابد، توابعی که به وی اجازه می‌دهند ترجیحاتش را به مطلوبیت تبدیل کند و در نهایت، او هم‌چون یک ماشین بی‌روح اقدام به حداکثرسازی مطلوبیت خود می‌کند. همه‌ی ما می‌دانیم که این حداکثر سازی هم‌چنان روح خود را در جریان اصلی تا حد زیادی حفظ کرده است، اما در مورد بحث تعادل، مهم‌ترین دلیلی که می‌توان بیان کرد به هدف اقتصاد ارتدکس از انجام تحقیقات اقتصادی باز می‌گردد. هدف اصلی این پارادایم فکری که برآمده از فلسفه‌ی پوزیتیویستی افرادی هم‌چون میلتون فریدمن است، پیش‌بینی می‌باشد. و این یعنی مشخص کردن یک وضعیت دقیق و مشخص. حال پرسش این است که آیا الزامات موجود در اقتصاد ارتدکس، هم‌چون فردگرایی روش‌شناختی، ابزارگرایی روش‌شناختی و مدل‌سازی‌های ریاضیاتی و... می‌توانند وظیفه‌ی تعیین این وضعیت را به انجام رسانند. بی‌شک چنین چیزی ممکن نیست. این کار به چیزی بیش‌تر از این مقولات نیاز دارد. باید یک اصل موضوع به نظریه تحمیل شود که اطمینان دهد رفتار عوامل اقتصادی در نهایت هماهنگی، به نحوی تنظیم و هدایت می‌شوند که سرانجام می‌توان دانست مقصود این رفتارها و تصمیم‌ها کجا خواهد بود، "نقطه‌ی تعادل". این همان چیزی است که بیشتر دانشجویان اقتصاد با آن آشنایی دارند، تصریح توابع هدف و توابع قیود و سپس مجموعه‌ای از عملیات‌های ریاضیاتی تا حصول به تعادل. بی‌تردید اکنون از تأکید بر روی این موضوعات تا حد زیادی کاسته شده است (برای مثال تعادل‌های چندگانه در نظریه‌ی بازی‌ها) اما این چنین هم نیست که دیگر حضورشان آن‌قدر ناچیز باشد که نتوان آن‌ها را ویژگی‌های مهمی تلقی کرد.

پیش از این در خصوص جانب‌داری اقتصاد جریان اصلی از نظام اقتصادی موجود به اختصار بحث کردیم، لذا در ادامه به اجمال به بحث فردگرایی خواهیم پرداخت.

۵- فردگرایی روش‌شناختی

همان‌طور که گفته شد، علاوه بر روش قیاس‌گرا- ریاضیاتی، مؤلفه‌های دیگری وجود دارد که می‌توان آن‌ها را از خصایص اصلی اقتصاد جریان اصلی و یا اقتصاد ارتدکس در نظر گرفت. مهم‌ترین مقوله در این زمینه، فردگرایی روش‌شناختی می‌باشد. بی‌شک دیگر نمی‌توان خصایصی هم‌چون اطلاعات کامل، خودخواهی، رقابت کامل، عقلانیت کامل، لذت‌گرایی و مواردی از این دست را که زمانی توسط برخی از اندیشمندان به اقتصاد ارتدکس نسبت داده می‌شد (برای مثال، ویلن^۱ ۱۸۹۸، ۱۹۰۹، همیلتون، ۱۹۱۹، کامنز ۱۹۳۱)، به عنوان خصایص اصلی این سنت فکری تلقی کرد.

همان‌طور که لاوسون به درستی به آن اشاره می‌کند، وقتی به اقتصاد ارتدکس حمله می‌شود سعی می‌کند به سرعت حمله را در خود فرو ببرد. به همین دلیل این سنت فکری توانسته است با جرح و تعدیل نظریه‌هایش، از بیش‌تر نسبت‌هایی که تا چند دهه‌ی پیش به آن داده می‌شد، خود را خلاص کند. برای مثال اکنون نظریه‌هایی وجود دارند که در آن‌ها چند قطبی به خوبی جایگزین رقابت کامل شده است، اطلاعات ناقص جای اطلاعات کامل را گرفته است، عقلانیت محدود به جای عقلانیت کامل به کار می‌رود و... اما با وجود این، خصایصی وجود دارد که عملاً اقتصاد ارتدکس نمی‌تواند از آن‌ها جدا شود. فردگرایی روش‌شناختی از آن جمله می‌باشد.

فردگرایی روش‌شناختی یک رویکرد روش‌شناختی خاص برای تحلیل پدیده‌های اقتصادی - اجتماعی می‌باشد. بر طبق این رویکرد تمام پدیده‌های اقتصادی - اجتماعی بر اساس فرد تحلیل می‌شوند و این فرد (کارگزار) است که در مقابل کل (جامعه و/یا ساختار)، اصالت دارد. در حقیقت فردگرایی و کل‌گرایی یکی از دوگان‌های معروف در علوم اجتماعی و به طور خاص علم اقتصاد است. کسانی که فردگرا می‌باشند و در تبیین‌های خود به شیوه‌ی فردگرایی روش‌شناختی عمل می‌کنند، اصالت را به کارگزار داده و معتقدند که افراد، کارگزارانی "خود- اداره کننده" هستند. در حقیقت، این چنین

۱- برای مثال ویلن به دنبال بسط یک نظریه از انسان اقتصادی برای جانشین کردن آن به جای نظریه‌ی غیرقابل قبول اقتصاد نئوکلاسیک از انسان اقتصادی "لذت‌گرا" بود (ویلن، ۱۸۹۸، ص ۳۸۹).

ادعا می‌شود که هر پدیده و نهاد اجتماعی را می‌توان و باید به عنوان محصول تصمیمات، کنش‌ها و نگرش‌های فرد تبیین کرد (فی، ۱۳۸۳، صص ۶۵-۶۸). در سوی دیگر این دوگان "ساختار" قرار دارد. کسانی که اعتقاد راسخ به ساختار دارند معتقدند که اوصاف و خصلت‌های افراد فقط تابعی از جایگاه آن‌ها در جامعه یا نظامات معنایی است. درحقیقت آن‌ها معتقدند که هویت‌های افراد از طریق عضویت آن‌ها در جمع تعیین می‌شود، زیرا هویت به واسطه‌ی نیروهای اجتماعی و فرهنگی ساخته می‌شود. به عبارت دیگر فرد به عنوان ابزاری در دست جامعه و فرهنگ در نظر گرفته می‌شود. این رهیافتی است که در فلسفه‌ی علم از آن به عنوان کل‌گرایی یاد می‌شود.

در مجموع، این رهیافت تأکید دارد که برای ساخت نظریه‌های علمی باید کل‌های اجتماعی، و نه اجزای انسانی آن‌ها، محور تحلیل قرار گیرند، زیرا افراد به وسیله‌ی کلیت اجتماعی‌ای که به آن تعلق دارند، هویت می‌یابند. به عبارت دیگر فرد تنها به واسطه‌ی قرار گرفتن در یک بافت (زمینه) اجتماعی می‌تواند شناخته شود، نه چیز دیگر و در مقابل فردگرایی روش شناختی این دکتترین است که "تمام پدیده‌های اجتماعی - از جمله ساختار و تغییرات آن‌ها- در اصل قابل تبیین به شیوه‌هایی هستند که تنها بر افراد مبتنی می‌باشد، دارایی آن‌ها، کالاهای آن‌ها، اعتقادات آن‌ها، و کنش‌های آن‌ها" (الستر ۱۹۸۵، ص ۵، نقل از مک کینا و زانونی ۱۹۹۷/۱۹۹۸، ص ۲۴۲). به طور مشابه هایدک می‌نویسد "فردگرایی روش شناختی مدعی است که همه‌ی گزاره‌ها درباره‌ی کل‌ها قابل استنتاج از گزاره‌های مربوط به افراد است" (همان). اما، پرسش این است

۱- البته باید توجه داشت که شباهت فردگرایی هایدک و فردگرایی اقتصاد جریان اصلی فراتر از گزاره‌ی فوق نمی‌رود، زیرا هایدک، در آن چه که او از آن به عنوان فردگرایی درست (true) تعبیر می‌کند، بر تأثیر بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه بر فرد تأکید دارد "فردگرایی درست... عمدتاً نظریه‌ای در مورد جامعه است. تلاشی برای فهم نیروهایی که زندگی اجتماعی بشر را تعیین می‌کنند و تنها در گام دوم است که مجموعه‌ای از پندهای سیاسی از این دیدگاه نسبت به جامعه استخراج می‌شود" (هایدک ۱۹۴۸، نقل از آرو ۱۹۹۴). یا آن‌جا که در مورد رابطه‌ی تعاملی کارگزار و ساختار این چنین تأکید می‌کند که "این واقعیت باید به تنهایی برای رد این درک احمقانه کافی باشد که فردگرایی استدلال‌های خود را بر فرض وجود افراد جدا از هم و مستقل بنا می‌نهد، به جای آن‌که از انسانی آغاز کند که ماهیت و ویژگی آن توسط زندگی آن‌ها در جامعه تعیین می‌شود" (نقل از مک کینا و زانونی ۱۹۹۷/۱۹۹۸). در حقیقت بین فردگرایی اقتصاد ارتدکس و فردگرایی اقتصاد هترودکس تفاوت اساسی وجود دارد. مری رن (۲۰۰۶)، در یک تلاش ارزنده نشان داده است که بر خلاف اقتصاد ارتدکس و پیروی آن از فردگرایی روش شناختی غیرتعاملی پنج مکتب هترودکس مورد نظر وی، از جمله اقتصاد اثربشی، از تفکر دوگانه پنداری که در یک سوی آن فرد محور و اساس تحلیل است و در سوی دیگر آن جمع محور و اساس تحلیل است، فراتر رفته و به جای اعتقاد به یک سوی دوگان "کارگزار- ساختار" معتقد به تعامل بین آن‌ها می‌باشند، یعنی "کارگزاری تعاملی (برهم کنشی)".

که چرا اقتصاد ارتدکس عملاً نمی‌تواند از فردگرایی گذر کند، حتی اگر این ادعا مطرح شود که "بررسی دقیق استانداردهای تحلیل‌های اقتصادی حاکی از آن است که طبقه‌بندی‌های اجتماعی در حقیقت همواره در تحلیل‌های اقتصادی مورد استفاده هستند، در حقیقت به نظر می‌رسد آن‌ها ضرورت مطلق تحلیل‌اند، نه عناصری تزیینی (بازی با کلمات) که هر وقت بخواهیم بتوانیم آن‌ها را حذف کنیم" (آرو، ۱۹۹۴). این به آن دلیل است که: اولاً، تحقیقاتی که همه‌ی مبانی تحلیلی خود را از حداکثرسازی مطلوبیت فرد آغاز می‌کنند. فراوانند برای مثال می‌توان این مسأله را حتی در مدل‌های رشد مشاهده کرد، آن‌جا که در ساخت مدل، سنگ بنا حداکثرسازی مطلوبیت فرد است؛ ثانیاً، هنوز همه‌ی کتب درسی معتبر از این رویه‌ی خود دست نکشیده‌اند، بلکه بر آن اصرار دارند؛ ثالثاً، مدل‌های استاندارد حتی اگر طبقه‌بندی‌های اجتماعی را در خود بگنجانند، باز هم آن چیزی که اصالت دارد فرد است نه طبقه‌بندی‌های اجتماعی. برای مثال حتی در نهادگرایی جدید که به اهمیت نهادها توجه شده است، لااقل تا این اواخر و در آثار بیش‌تر آن‌ها، نهادها فقط به عنوان یک محدودیت در نظر گرفته می‌شوند و همان‌طور که هاجسون اشاره می‌کند در این‌جا "علیّت رو به پایین باسازنده" وجود ندارد و این یعنی هنوز اصالت با فرد است و این فرد است که مبنای تحلیل می‌باشد. اساساً، غیر از این هم نمی‌تواند باشد. زیرا، همان‌طور که گفته شد، فردگرایی یک نظریه‌ی اجتماعی یا ایدئولوژی است که ارزش اخلاقی بالاتری را به فرد در مقایسه با جامعه می‌دهد. علاوه بر این، این فردگرایی است که حامی ایده‌ی آزاد گذاشتن افراد برای عمل کردن به گونه‌ای است که منجر به نفع شخصی آن‌ها می‌شود و این ایده زیر بنای نظام لیبرالیسم اقتصادی است، ایده‌ای که اقتصاد ارتدکس سخت حامی آن می‌باشد. شاید این معنا برای دوران معاصر تا حدودی محدود به نظر آید، اما چیزی است که عملاً دل مشغولی اقتصاددانان ارتدکس، به‌ویژه در حمایت از مالکیت خصوصی می‌باشد.

در حقیقت اقتصاد ارتدکس هیچ‌گاه اجازه نداده است (و نمی‌دهد) که این طرز تلقی، یعنی گذر عملی از فردگرایی، در آن راه پیدا کند، چرا که این بینش با مبانی فلسفی آن در تضاد آشکار است.

۶- نتیجه‌گیری

همان‌طور که اشاره شد، مهم‌ترین ویژگی اقتصاد جریان اصلی و یا اقتصاد ارتدکس، توسل بیش از حد به مدل‌سازی‌های ریاضیاتی است، اما این نحله فکری خصایص مهم دیگری نیز دارد. اگر بخواهیم ویژگی‌های مهم اقتصاد جریان اصلی را برشماریم، می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

۱- اعتقادی راسخ به استفاده از مدل‌های ریاضیاتی برای ساخت نظریه‌های اقتصادی، که از همه‌ی ویژگی‌ها مهم‌تر است و با ذکر این نکته که در این راه تنها از دامنه‌ی محدودی از مفاهیم و مباحث ریاضی و به‌طور عمده از حساب تغییرات، استفاده می‌شود.

۲- جانب‌داری از نظام اقتصادی موجود و پیروی از رویکرد روش‌شناختی فردگرایانه، به ویژه نگرشی یک‌سویه از فرد به سمت نهادها و غفلت از دوسویه بودن رابطه‌ی ساختار و کارگزار.

۳- توسل به قیاس‌گرایی.

۴- اعتقاد عملی به تعادل جویی و رفتار مبتنی بر بهینه‌سازی.

۵- گرایش‌ات حدی در صورت‌بندی نظریه‌ها.

۶- اعتقاد راسخ به وحدت در روش‌شناسی، به رغم تعداد زیاد نظریه‌ها و این دقیقاً برخلاف تفکر غالب در هترودوکس اقتصادی است، جایی که کثرت‌گرایی در روش‌شناسی و احترام به نگرش‌های پارادایم‌های رقیب، یک اصل پذیرفته شده و تنها شیوه‌ی عملی در تحقق پیشرفت‌های علمی حقیقی تلقی می‌شود.

۷- مجزا دانستن رشته‌ی اقتصاد از سایر رشته‌های علوم اجتماعی در عمل. حتی می‌توان گفت نگاه موجود در جریان اصلی نسبت به سایر رشته‌ها تا حدودی نگاه استثماری است؛ به عبارت دیگر، به دنبال استحاله‌ی آن‌ها در خود تا حد امکان می‌باشد.

۸- شیوه‌ی تفکر موجود در این جریان، که می‌توان آن را زیربنای روش‌شناسی مورد استفاده در ساخت نظریه‌ها تلقی کرد، شیوه‌ای دوگان‌گرایانه^۱ است.

۹- تأیید تجربی نظریه‌های آن به‌طور عمده مبتنی بر تکنیک‌های اقتصادسنجی است.

1- Dualistic.

۱۰- سازمان و تشکیلات دانشگاهی آن بسیار سفت و سخت و در برابر شیوه‌های تفکر بدیل بسیار نفوذ ناپذیر است. در این زمینه می‌توان به چاپ مقالات در مجلات معتبر تنها براساس معیارهای از پیش تعیین شده‌ای هم‌چون استفاده از مدل‌های ریاضیاتی، حتی اگر کم‌ترین ارتباط را با موضوع مورد مطالعه داشته باشد، اشاره کرد. در حقیقت، اقتصاد جریان اصلی از این سازوکارها به عنوان ابزاری برای پیروی دانشجویان و محققان اقتصادی از قواعد خود استفاده می‌کند.

بی‌تردید در حال حاضر از فهرست فوق، توسل به مدل‌سازی ریاضیاتی از همه مهم‌تر و مورد توافق‌تر می‌باشد، اما به هیچ وجه این چنین نیست که سایر ویژگی‌ها اعتبار خود را به کلی از دست داده باشند. این نکته‌ای است که در این مقاله و با استفاده از روش تحلیل متنی^۱، آن را نشان دادیم. همان‌طور که از تحلیل‌های ارائه شده از لاوسون و برخی دیگر از اقتصاددانان برمی‌آید، یافته‌ی این مقاله در تعارض با آن‌ها می‌باشد. در این مقاله مشخص شده است دلائل ارائه شده توسط لاوسون مبنی بر دست کشیدن اقتصاددانان جریان اصلی از برخی از خصایص رویکرد خود، قابل دفاع نمی‌باشد.

فهرست منابع

- ۱- بلاگ، مارک (۱۳۸۰) *روش‌شناسی علم/اقتصاد، اقتصاددانان چگونه تبیین می‌کنند*، ترجمه‌ی دکتر غلامرضا آزاد (ارمکی)، نشرنی.
- ۲- باربر، ویلیام جی (۱۳۷۰)، *سیر اندیشه‌های اقتصادی*، ترجمه‌ی حبیب‌اله تیموری، جامعه و اقتصاد، تهران.
- ۳- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، نشرنی.
- ۴- فی، برابان (۱۳۸۳)، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه‌ی مرتضی مردیپها، انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تابستان.
- ۵- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه: از بنتام تا راسل*، جلد هشتم، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات سروش.
- ۶- مارشال، آلفرد (۱۳۴۰)، *اصول علم اقتصاد*، ترجمه‌ی حسین موتمن، انتشارات دانشگاه تهران.

1- contextual analysis.

- ۷- مک کلاسیکی، دانالد، ان (۱۳۸۱)، *خطابه در علم اقتصاد*، ترجمه‌ی بایزید مردوخی، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
- ۸- نورث، داگلاس سی. (۱۳۸۵)، *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه‌ی محمدرضا معینی، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
- ۹- نورث، داگلاس سی. (۱۳۷۹)، *ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی*، ترجمه‌ی دکتر غلامرضا آزاد (ارمکی)، نشرنی.
- ۱۰- ویلیامسون، اولیور (۱۳۸۱) "اقتصاد نهادگرای جدید: دستاوردهای گذشته و نگاهی به فرا رو"، ترجمه‌ی دکتر محمود متوسلی، مجله‌ی برنامه و بودجه، شماره‌ی ۷۳، ۴۱-۳.

- 11- Arrow, K. J. (1994) "Methodological Individualism and Social Knowledge", *American Economic Review*, 84, 2, pp. 1-9.
- 12- Askenazy, Philippe (2003) "Symmetry and Optimal Control in Economics", *J. Math. Anal. Appl.*, 282, pp. 603-613.
- 13- Boland, L. A. (1979) "Knowledge and the Role of Institutions in Economic Theory", *Journal of Economic Issues*, Vol. XIII, No.4.
- 14- Boulding, K. E. (1991), "What is Evolutionary Economics?" *J. Evol. Econ.*, 1:9-17.
- 15- Coase, R. (1937), "The Nature of the Firm", *Economica*, 4(16), 386-405.
- 16- Coase, R. (1960), "The Problem of Social Cost" *Journal of Law and Economics*, 1.
- 17- Coats, A. W. Bob (2000) "The Progress of Heterodox Economics", *Journal of the History of Economic Thought*, Vol. 22, No. 2.
- 18- Cohn, S. (2003), "Common Ground Critiques of Neoclassical Principles Texts", *Post- Autistic Economics Review*, Issue No. 18.
- 19- Colander, D., Richard P. F. Holt & J. B. Rosser (2004), "The Changing Face of Mainstream Economics", *Review of Political Economy*, V.16, No. 4, 485-499.
- 20- Commons, J. R. (1931), "Institutional Economics", *American Economic Review*, Vol. 21, No. 4, pp. 648-657.
- 21- De Marchi, Neil (1998), "John Stuart Mill", in *Handbook of Economic Methodology*, edited by Davis et. all, Edward Elgar.
- 22- Dequech, D. (2002), "The Demarcations between the Old and the New Institutional Economics: Recent Complications", *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXVI, No. 2.
- 23- Dequech, D. (Winter 2007-8), "Neoclassical, Mainstream, Orthodox, and Heterodox Economics", *Journal of Postkeynsian Economics*, Vol. 30, No. 2, 279.
- 24- Dow. S. C. (1997), "Mainstream Economic Methodology", *Cambridge Journal of Economics*, 73-93.

- 25- Dow, Sheila. C. (2008), "Variety of Methodological Approach in Economics" in Donald R. George (ed.), *Issues in Heterodox Economics*, Blackwell Publishing.
- 26- Dransfield, Rob. and Don Dransfield (2003); *Key Ideas in Economics*; Nelson Thornes.
- 27- Friedman, Milton (1953), *Essays in Positive Economics*, the University of Chicago Press.
- 28- Fusfeld, D. R. (2000), "The Progress of Heterodox Economics" *Journal of the History of Economic Thought*, Vol. 22, No. 2.
- 29- Hamilton, Walton H. (1919), "The Institutional Approach to Economic Theory", *The American Economic Review*, Vol. 9, No. 1, Supplement, *Papers and Proceedings of the Thirty Annual Meeting of the American Economic Association*, pp.309 _ 318.
- 30- Harley, S. and F. S. Lee (1997), "Research Selectivity, Managerialism, and the Academic Labor Process: The Future of Nonmainstream Economics in UK Universities", *Human Relations*, Vol. 50, No. 11, 1427-60.
- 31- Hausman, Daniel M. "Philosophy of Economics", Entry in *Routledge Encyclopedia*.
- 32- Hodgson, Geoffrey M. (2004), "The Evolution of Institutional Economics; Agency, Structure and Darwinism in American Institutionalism" *Routledge*.
- 33- Hodgson, G. M. (2000), "What is the Essence of Institutional Economics?", *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXIV, No. 2.
- 34- Hudson, M. (2000), "The Use and Abuse of Mathematical Economics", *Journal of Economic Studies*, Glasgow, Vol. 27, Iss. 4/5.
- 35- Kahneman, Daniel, and Amos Tversky (1974), "Judgment under Uncertainty: Heuristics and Biases." *Science* 185: 1124-1131.
- 36- Krugman, P. "What Economists Can Learn from Evolutionary Theories" <http://www.mit.edu/~krugman/evolute.html>.
- 37- Lawson, Tony (2006), "The Nature of Heterodox Economics", *Cambridge Journal of Economics*, 30, 483-505.
- 38- Lawson, Tony (2003), *Reorienting Economics*, *Routledge*.
- 39- Lawson, Tony (1997), *Economics and Reality*, *Routledge*.
- 40- Lee, F. S. (2007), "The Research Assessment Exercise, the State and Dominance of Mainstream Economics in British Universities", *Cambridge Journal of Economics*, 31, 309-325.
- 41- Lee, F. S. and S. Harley (1998), "Peer Review, The Research Assessment Exercise and the Demise of Non- Mainstream Economics", *Capital and Class*, Vol. 66, pp. 23-51.
- 42- Mckenna, E. J. and D. Zannoni (Winter 1997/1998), "Post-Keynesian Economics and the Philosophy of Individualism", *Journal of Post-Keynesian Economics*, 20, 2, pp. 235-249.
- 43- Mill, J. S. (2000), *Essays on Some Unsettled Questions of Political Economy*, *Batoche Books*, Kitchener.

- 44- Mullainathan, Sendhil, and Richard H. Thaler (2000), "Behavioral Economics." Working Paper No. 00-27, Massachusetts Institute of Technology Department of Economics.
- 45- Ng, Y. (1997), "Aggregate Demand, Business Expectation, and Economic Recovery Without aggravating Inflation" Australian Economic Papers, 130-140.
- 46- Ng, Y. (1980), "Macroeconomics with Non-Perfect Competition", Economic Journal, 598-610.
- 47- Ng, Y. (1982), "A Micro-Macroeconomic Analysis based on a Representative Firm" *Economica*, 49, 121-140.
- 48- Ng, Y. (1992), "Business Confidence and Depression Prevention: A Meso-economic Perspective", *American Economic Review*, 82, 365-371.
- 49- North, D. C. (1978), "Structure and Performance: The Task of Economic History", *Journal of Economic Literature*, 16, pp. 963-78.
- 50- Paquet, Gilles (1998), "Evolutionary Cognitive Economics", *Information Economics and Policy*, 10, 343-357.
- 51- Radzicki, Michael J. (2003), "Mr. Hamilton, Mr. Forrester, and a Foundation for Evolutionary Economics", *Journal of Economic Issues*, Vol. XXXVII, No.1.
- 52- Rutherford, Malcolm (1994), *Institutions in Economics: The Old and the New Institutionalism*, Cambridge University Press.
- 53- Schmid, A. A. and Paul Thompson (1999), "Against Mechanism: Methodology for an Evolutionary Economics", *Amer. J. Agr. Econ.* 81, No. 5, pp.1160-1165.
- 54- Veblen, Thorstein (1898), "Why is Economics not an Evolutionary Science?", *The Quarterly Journal of Economics*, Vol.12, No. 4 , 373-397.
- 55- Veblen, Thorstein (1909), "the Limitation of Marginal Utility", the *Journal of Political Economy*, Vol. 17, No. 9, pp. 620-636.
- 56- Viskovatoff, A. (2003) "Rationalism and Mainstream Economics", *Journal of Economic Methodology* 10:3, 397-415.
- 57- Wilber, C. K., S. Francis (1986), "The Methodological Basis of Hirschman's Development Economics: Pattern Model vs. General Laws", *World Development*, Vol. 14, No. 2, 181-194.
- 58- Wrenn, M. V. (2006), "Agency and Mental Models in Heterodox Economics", *Journal of Economic Issue*, Vol. XL, No.2, June.
- 59-** Williamson, O. (1998), "The Institutions of Governance", *American Economic Review*, 88, No. 2, pp. 75-79.